

# دریای دانش

مؤسسه مطبوعات جهانی هند بشر این مجموعه مختصر  
مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاء الله جل  
تعالی توفیق یافت و نامش را دریای دانش نهاد،  
امید آنکه طالبان حقیقت از این بحر معرفت ثالی  
هدایت برآورند و از سرچشمه دانش یردانی یاشامند

# DARYÁY-I-DANISH

---

Selected from the  
Tablets of Bahá'u'lláh

Copyright © 1985 by the  
National Spiritual Assembly of  
the Bahá'ís of India  
Third Indian Edition January 1985

**BAHÁ'Í PUBLISHING TRUST**  
**P.O. BOX 19**  
**NEW DELHI-110001, INDIA**

مَنْ مَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ  
وَمَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ  
وَمَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ  
وَمَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ  
وَمَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ  
وَمَرَّ بِمَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ دِينِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان براسق و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود. هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان یفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر بانسانیت مزین، و إلاّ پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود.

بگو ای دوستان! امروز را غنیمت شمرد و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننماید. از حق میطلب جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید. لانه هو المختار.

## بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده ای را سزا است که بشنمی  
از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و  
بستاره های دانائی یاراست و مردمان را یارگاه  
بلند ینش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین  
گفتار کردگار است، گاهی بآب زندگانی نامیده میشود  
چه که مردگان یابان نادانی را زنده نماید؛ و هنگامی  
بروشنائی نخستین. و این روشنی که از آفتاب دانش  
هویدا گشت، چون بتاید جنبش نخستین نمودار و آشکار  
شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده  
اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از  
هر گفته و شنیده. بینائی و دانائی گفتار و کردار را  
دست از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از  
او هویدا این گفتار را گواه. پس دانسته شد نخستین  
بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد.  
اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار

بزدان . آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار، نمودار دانائی او . همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو .

نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید . خوشی آورد و بردوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود . سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود . دیدیم و گفتیم و شنیدیم . امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند .

اینکه از نامهای آسمانی پرش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و بدانائی درمان میکند . هر روز را رازی است و هر سر را آوازی . درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر . امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید . دیده میشود گیتی را دردهای یکران فرا گرفته

و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانیکه از باده  
 خود بینی سرمست شده اند پزشك دانا را از او باز  
 داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار  
 نموده اند. نه درد میداند نه درمان میشناسند. راست  
 را کز انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند.  
 بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید  
 آمانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو ای مردگان! دست بخشش یزدانی آب  
 زندگانی میدهد، بشتاید و بنوشید. هرکه امروز زنده  
 شد هرگز نمیرد و هرکه امروز مرد هرگز زندگی نیابد.

در باره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هردو  
 نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن  
 بگفتار گوینده است و این از هردو می آید. و امروز  
 چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا  
 است هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست! چون گفتار نخستین در روز

پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند. و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند.

بگو ای پسران خاک! یزدان پاک میفرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلالش پاک نماید و باسایش رساند همان راه، راه منست. پاکی از آلالش، پاکی از چیزهائی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید. آنکه او آگاه، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند. آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاک! از تاریکی یگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید،



اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست! درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکشتر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش چشم سر را پلك بآن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان! تاریکی از و رشك روشنائی جان را پوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پر آزادی بر آرد و باسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی بآن مژده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دلهای مردمان روزگار را بگفتار نيك پاك و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه  
 راستی گفتار، کردار است و آن بی این، تشنگان را  
 سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نکشاید.  
 دانای آسمانی میفرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده  
 میشود و نرم آن بجای شیر، کودکان جهان ازین بدانائی  
 رسند و برتری جویند.

زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای  
 هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیاید. منم  
 آفتاب ینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم  
 و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه  
 دیده بنایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان  
 را بکشایم و پرواز یاموزم.

دوست یکتا میفرماید: راه آزادی باز شده،  
 بشتاید و چشمه دانائی جوشیده، از او یاشامید.

بگو ای دوستان! سراپرده یگانگی بلند شد،  
 بچشم یگانگان یکدیگر را مینید. همه بار یک دارید و

برگ يك شاخسار. براستی میگویم، هر آنچه از نادانی  
 بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده  
 و هست. بگو ای مردمان! در سایه داد و راستی  
 راه روید و در سراپرده یکتائی در آئید.

بگو ای دارای چشم! گذشته آینه آینده است،  
 بینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را  
 بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوه درخت دانائی  
 چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.

بگو زبان گواه راستی من است، او را بدروغ  
 میلائید. و جان گنجینه راز من است، او را بدست از  
 مسپارید. امید چنان است که در این بامداد که جهان از  
 روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست  
 پی بریم و از دریای شناسائی یاشامیم.

ای دوست! چون گوش کیاب است چندی است  
 که خامه در کاشانه خود خاموش مانده. کار بجائی رسیده  
 که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده.

بگو ای مردمان! سخن باندازه گفته میشود، تا  
 نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر باندازه باید  
 داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه  
 یگانگی جای گزینند. ای دوست زمین پاک دیدیم تخم  
 دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند  
 یا برویاند؟

بگو امروز پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانائی  
 از پس پرده جان برآمد و همه پرندگان بیابان از باده  
 دانش مستند و ییاد دوست خرسند. نیکو است کسی که  
 ییاید و ییابد.

ای رب أستغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فوادی  
 و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی،  
 وإنک أنت التواب الرحیم. وأستغفرک یا إلهی باستغفار  
 الذی به تهب روائح الغفران علی أهل العصیان وبه  
 تلبس المذنبین من رداء عفوک الجمیل. وأستغفرک یا  
 سلطانی باستغفار الذی به یظهر سلطان عفوک وعنايتک  
 وبه یشرق شمس الجود والافضال علی هیکل المذنبین

وأستغفرُك يا غافري وموجدي بأستغفار الذي به يُسرَّعنُ  
 الخاطئون الى شطر عفوِّك واحسانك ويقومن المريدون  
 لدى باب رحمتك الرحمن الرحيم . وأستغفرُك يا سيدي  
 بأستغفار الذي جعلته ناراً لُحرق كل الذنوب والعصيان  
 عن كل تائب راجع نادم يا كي سليم وبه يَطهَّرُ اجساد  
 الممكنات عن كدورات الذنوب والآثام وعن كل ما  
 يكرهه نفسُك العزيز العليم .

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى

## شأننا العظيمة والاقتداء

حمد مقدس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از قطعه اولی کتب لائحه پدید آورد. و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود. و در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار بمقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را بماء بیان زنده نماید. اوست مبتین و اوست مترجم، چه که ناس از ادراک آنچه در کتب الهی از قلم اعلی جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند. در هر حال مذکور و هادی و معرف و معلم لازم، لذا سفرا و انبیا و اصفیا فرستاد تا ناس را از مقصود تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند و کل عارف شوند بودیمة ربانیه که در ایشان بنفس ایشان گذاشته شده.

انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. بیک کلمه خلق فرمود بکلمه اخری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود.

حضرت موجود میفرماید:

انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. بتربیت، جواهر آن بعرصه شهود آید و عالم انسانی از آن متفع گردد.... انهی.

اگر نفسی در کتب منزله از سماه احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک مینماید که مقصود آنست جمیع نفوس، نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب، نقش خاتم «الملكُ لله» منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید. حق جل جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده. نه از اطاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترك آن نقصی وارد. در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق: «جمیع را از برای تو خواستم و

تو را از برای خود، . اگر علمای عصر بگذارند و من  
 علی الارض رائحة محبت و اتحاد را یابند، در آن حین  
 نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند، راحت اندر  
 راحت مشاهده نمایند، آسایش اندر آسایش. اگر ارض  
 بانوار آفتاب این مقام منور شود، إذا یصدق أن یقال  
 «لا تری فیها عوجاً ولا أمثاء» .

والصلاة والسلام علی من ایتسم بظهوره ثمر  
 البطحاء، و تمطر بنفحات قیصه کل الوری الذی آتی لحفظ  
 العباد عن کل ما یضرهم فی ناسوت الانشاء. تعالی تعالی  
 مقامه عن وصف الممكنات و ذکر الکائنات. به ارتفع  
 خباء النظم فی العالم و عَلمُ العرفان بین الأمم. و علی آله  
 و أصحابه الذین بهم نُصبتُ رایات التوحید و اعلام النصر  
 و التفرید. و بهم ارتفع دینُ الله بین خلقه و ذکره بین  
 عباده. أسأله تعالی بأن یحفظه عن شر أعدائه الذین  
 خرقوا الاحجاب و هنکوا الأستار إلى أن نکست رایة  
 الاسلام بین الانام.

و بعد عرض میشود نامه آنجناب رسید و نفعه



وصال از او متضوع . الحمد لله بعد از حکم محکم فراق  
 نسیم قرب و لقا مرور نمود و ارض قلب را بماء سرور  
 و فرح تازه فرمود . لله الحمد فی کل الاحوال . إن شاء  
 الله حق جل جلاله عنایت فرماید و جمیع من علی الارض  
 را بما یحب و یرضی هدایت نماید . مشاهده فرمائید ،  
 سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن . گاهی  
 بحرب مشغول و هنگامی ییلاهای ناگهانی معذب . باساء  
 و ضراء ارض را احاطه نموده مع ذلك احدی آگاه  
 نه که سبب آن چیست و علت آن چه ؟ اگر ناصح  
 حقیقی کلمه فرموده ، آن را بر فساد حمل نموده اند و  
 از او پذیرفته اند ، انسان متعجب که چه گوید و چه  
 عرض نماید ! دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در  
 ظاهر و باطن متحد باشند . آثار تفاق در آفاق موجود  
 و مشهود ، مع آنکه کل از برای اتحاد و اتفاق خلق  
 شده اند .

حضرت موجود می فرماید :

ای دوستان ! سراپرده یکانگی بلند شد ، بچشم

یگانگان یکدیگر را مینید، همه بار یک دارید و برگ  
یک شاخسار... انتهی.

إن شاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از  
اعتساف مقدس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر  
اقدار حق جل جلاله اند همت نمایند و بما یتفیع به  
من علی الارض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل آخذ  
نماید و منور سازد.

حضرت موجود میفرماید:

خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا: مجازات  
و مکافات.

و در مقام دیگر بلغت فصیحی میفرماید:

للعدل جندٌ وهی مجازات الاعمال و مکافاتهما، بهما  
ارتفع خباءُ النظم فی العالم وأخذ کل طاع زمام نفسه  
من خشية الجزاء... انتهی.

و در مقام دیگر میفرماید:

یا معشرَ الامراء! لیس فی العالم جند أقوى من

العدل والعقل. برستی میگویم جندی در ارض اقوی  
 از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لمیلک یمشی و تمشی  
 أمام وجهه رایة العقل وعن وراثه کتیبه العدل، إنه  
 غرة جبین السلام بین الانام وشامة رجنة الامان فی  
 الامکان... انتهی

فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ  
 شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد.

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیة  
 سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید:

لابد بر اینست بجمع بزرگی در ارض برپا شود.  
 و ملوک و سلاطین در آن بجمع مفاوضه در صلح  
 اکبر نمایند. و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش  
 عالم بصلح عمک متشبث شوند. و اگر ملکی بر ملکی  
 برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت  
 عالم محتاج مہبات حریبه و صفوف عسکریه نبوده و  
 نیست، إلا علی قدر یحفظون به بمالکهم و بلدانهم.  
 اینست سبب آسایش دول و رعیت و مملکت. إن

شاء الله ملوك و سلاطين كه مرايای اسم عزيز الهی اند  
 باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ  
 دارند.

و همچنین میفرماید:

از جمله أموریکه سبب اتحاد و اتفاق میگردد و  
 جميع عالم يك وطن مشاهده میشود آنست كه السن مختلفه  
 يك لسان منتهی گردد، و همچنین خطوط عالم يك  
 خط. باید جميع ملل، نفوسی معین نمایند از اهل ادراك  
 و كمال، تا مجتمع شوند و بمشاورت يكديگر يك لسان  
 اختیار کنند، چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان  
 جدید تازه اختراع نمایند و در جميع مدارس عالم اطفال  
 را بآن تعلیم دهند..... انهی.

عنقریب جميع اهل عالم يك لسان و يك خط  
 مزین، در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید  
 مثل آنست كه در بیت خود وارد شده. این امور  
 لازم و واجب. هر ذی بصرو سمعی باید جهد نماید تا

اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود  
و ظهور آید.

الیوم هیکل عدل تحت مغالب ظلم و اعتساف  
مشاهده میشود. از حق جل جلاله بخواهید تا نفوس  
را از دریای آگاهی بی نصیب فرماید چه اگر فی الجمله  
آگاه شوند ادراک مینمایند که آنچه از قلم حکمت  
جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب است از برای جهان.  
راحت و امنیت و مصلحت کل در آنست و الا هر یوم  
بلائی جدیدی ارض را أخذ نماید و فتنه تازه ای برپا  
شود. ان شاء الله نفوس عالم موفق شوند و سرچ بیانات  
مشفقانه را بمصایح حکمت حفظ نمایند. امید هست  
که کل بطراز حکمت حقیقی که اس اساس سیاست عالم  
است مزین گردند.

حضرت موجود می فرماید:

آسمان سیاست بنیر این کلمه مبارکه که از مشرق  
اراده اشراق نموده منیر و روشن است. یفنی لكل

أمر أن يزن نفسه في كل يوم بميزان القسط والعدل ثم  
يحكم بين الناس ويأمرهم بما يهديهم إلى صراط الحكمة  
والعقل.... انتهى.

اینست اسّ سیاست و اصل آن. حکیم آگاه  
از این کله استخراج مینماید آنچه سبب راحت و امنیت  
و حفظ نفوس و دماء و امثال آنست. اگر صاحبان  
افتده از دریای معانی که در این الفاظ مستور است  
یاشامند و آگاه گردند کل شهادت میدهند بر علوّ بیان  
و سموّ آن. این فانی اگر آنچه ادراک نموده عرض نماید  
جمیع گواهی دهند بر حکمت بالغة الهیه. اسرار سیاست  
در این کله مکنون و آنچه ناس بآن محتاج، در او  
مخزون. این خادم فانی از حق جل جلاله سائل و آمل  
که ابصار عالم را بنور حکمت منور فرماید تا کل ادراک  
نمایند آنچه را که الیوم لازم است. امروز انسان کسی  
است که بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید.

حضرت موجود میفرماید:

طوبی لمن أصبح قائما على خدمة الامم.

و در مقام دیگر میفرماید :

ليس الفخر لمن يحبُّ الوطن بل لمن يحبُّ العالم  
..... انتہی .

فی الحقیقہ عالم یک وطن محسوب است و من  
علی الارض اهل آن . و مقصود از اتحاد و اتفاق کہ  
در کتب انبیا از قلم اعلی ثبت شده در امور مخصوصه  
بوده و خواهد بود ، نہ اتحادیکہ سبب اختلاف شود  
و اتفاق بآن ، علت نفاق گردد . این مقام اندازه و مقدار  
است و مقام اعطاء کل ذی حق حقہ است . طوبی لمن  
عرف و فاز و یا حسرةً للفاصلین . آثار طبیعت بنفسها  
بر این شاهد و گواہ ، و هر حکیم بینائی بر آنچه عرض  
شد مطلع و آگاہ ، مگر نفوسی کہ از کوثر انصاف  
محرومند و در هیاء غفلت و حمیت جاہلیہ ہائم .

حضرت موجود میفرماید :

ای پسران انسان ! دین الله و مذهب الله از برای  
حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است ، او را  
سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منہاید .

اینست راه مستقیم و امن محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزاند.... انهی.

امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند. وبعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند.

حضرت موجود میفرماید:

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت. در جمیع امور بمشورت متمسک شوید، چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند.... انهی.

باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال بآن مشغول گردند تا رائحة فساد از عالم قطع شود و کل بهمت اولیای دولت و ملت در



مهد امن و امان مستریح مشاهده شوند.

حضرت موجود میفرماید:

علمای عصر باید، ناس را در تحصیل علوم نافعه امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علومیکه از لفظ ابتدا و بلفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. اکثری از حکمای ایران عمرها بدرس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست.... انهی.

و در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلا حریت و تمدن و امثال آن، مع آنکه قبول اهل معرفت فایز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد. اگر این نقطه تفصیل شود بیان بطول انجامد و بیم آنست که سبب کسالت گردد. از حق جل جلاله این فانی سائل و آمل که جمیع را خیر عطا فرماید. و فی الحقیقه هر نفس دارای او شد دارای کل است.

حضرت موجود میفرماید :

زبان خرد میگوید : هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه ، از هر چه هست بگذرید و مرا بیایید . من آفتاب مینش و دریای دانش ، پرمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم . من آن روشنائی که راه دیده بنمایم و غم شاهباز دست بی نیاز ، پربستگان را بکشایم و پرواز یاموزم . . . . . انهی .

و همچنین میفرماید :

آسمان خرد بدو آفتاب روشن : بردباری و پرهیزگاری . . . . . انهی .

یا حبیبی ! بحور مفصله در این کلمات مختصره مسطور است . طوبی لنفسِ عرفت و شربت و قازت والحسرة للنافلین . این فانی از اهل ارض انصاف طلب مینماید که فی الجمله گوش لطیف رقیب محبوب را که از برای اصغای کله حکمت خلق شده ، از سبحات و اشارات و ظنون و اوهام لا یسمنه ولا یغنیه پاک و طاهر نمایند تا ناصح اقبال کند باظهار آنچه سبب برکت

عالم و خیر اُمم است. حال در اکثر ممالک نور اصلاح  
 مخمود و خاموش و نار فساد ظاهر و مشتعل. دو مملکت  
 عظیمه که هر دو خود را رأس تمدن و محی آن و مقنن  
 قوانین می شمردند، بر حزبی از احزاب که منسوب بحضرت  
 کلیم است قیام نموده اند! ان اعتبروا یا اولی الابصار.  
 اعتساف شأن انسان نبوده و نیست. در کل احوال  
 باید بانصاف ناظر باشد و بطراز عدل مزین. از حق  
 بطلید، بآیادی عنایت و تربیت، نفوسی چند را از آلائش  
 نفس و هوی مطهر فرماید، تا الله قیام نمایند و لوجه تکلم  
 کنند، که شاید آثار ظلم محو شود و انوار عدل عالم را  
 احاطه نماید. ناس غافلند، مبین لازم است.

حضرت موجود میفرماید:

حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل  
 عالم. ان شاء الله، ارض از این دو عطیه کبری محروم  
 نماند و ممنوع نشود.... انهی.

آنچه ذکر شده و میشود نظر بجهت خدمتی است  
 که این عبد بجمیع من علی الارض داشته و دارد.

یا حیپی! در جمیع احوال انسان باید متشبث شود  
 با سبایی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است.  
 حضرت موجود میفرماید:

آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک  
 نماید و باسایش رساند، همان راه راست بوده و خواهد  
 بود.... انتهی.

این شاء الله، از همت اولیا و حکمای ارض، اهل  
 عالم بما ینفهم آگاه شوند. غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟  
 انقلاب و اختلاف تا کی؟ این خادم فانی متحیر است،  
 جمیع، صاحب بصر و سمعند و لکن از دیدن و شنیدن  
 محروم مشاهده میشوند! حب این عبد بانجناب، خادم  
 را بران داشت که باین اوراق مشغول شود، و إلا  
 فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور  
 است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید.  
 آثار هرج و مرج مشاهده میشود، چه که اسباییکه حال  
 موجود است بنظر موافق نمی آید. از حقّ جلّ جلاله  
 میطلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بنخیر

منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد. اگر انسان بقدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبیه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود.

اگر حکما و عرفای مشفق، ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد. هذا حق لا ریب فيه. یسأل الخادم همّة من کل ذی همّة ليقوم علی اصلاح البلاد و احیاء الاموات بماه الحکمة و البیان، جاً لله الفرد الواحد العزیز المئتان.

حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر بیان، و این مقام کله است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده، چه که جمیع عالم از کله و روح آن بمقامات عالیّه رسیده اند. و بیان و کله باید مؤثر باشد و همچنین نافذ. و باین دو طراز در صورتی مزین که الله گفته شود و بمقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد.

حضرت موجود میفرماید:

إنّ البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال. أما

النفوذ معلق باللطافة. واللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافية. وأما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي ذكرناها في الألواح.... انتهى.

(از برای هر کله روحی است لذا باید مکلم و مبین ملاحظه نمایند و بوقت و مقام کله القا فرمایند چه که از برای هر کله اثری موجود و مشهود.)

حضرت موجود میفرماید:

يك كله بمثابة نار است و اخري بمثابة نور و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اول بکلمه که خاصیت شیر در او باشد، تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و بغایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراك و بزرگیست فائز گردند.

و همچنین میفرماید:

يك كله بمثابة ربيع است و نهالهای بستان دانش از او سرسبز و خرم. و کله دیگر مانند سموم.... انتهى.

حکیم دانا باید بکمال مدارا تکلم فرماید تا از

حلاوت بیان کل بما ینبغی للانسان فائز شوند . ای حیب  
من ! کلمة الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تحصی .

حضرت موجود میفرماید :

عالم را کلمه مسخر نموده و مینماید . اوست مفتاح  
اعظم در عالم ، چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب  
سما است از او مفتوح . یک تجلی از تجلیاتش در مرآت  
حب اشراق نموده ، کلمة مبارکه « أنا المحبوب » در او  
منطبع . بحریست دارا و جامع ، هر چه ادراک شود  
از او ظاهر گردد . تعالی تعالی هذا المقام الاعلی الذی  
کینونة العلو والسمو تمشی عن ورائه مهلاً مکبراً  
..... انہی .

گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغیر  
نموده ، چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده  
میشوند . بسیار حیف است که انسان خود را از آثار  
شجره حکمت ممنوع سازد . ایام و ساعات در مرور است .  
ید قدرت ان شاء الله جمیع را حفظ فرماید و بافق دانانی  
کشاند . ان ربنا الرحمن هو المؤید العلیم الحکیم .....

## هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِيُّ الْإِعْتَلِيُّ

ای ببلان الهی، از خارستان ذلت بگلستان معنوی  
بشتاید و ای یاران ترابی، قصد آشیان روحانی فرمائید.  
مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای  
گلزار قدم را گشوده. چشمها را بشارت دهید که وقت  
مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد.  
دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد  
و همدندان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده.

ای عاشقان روی جانان! غم فراق را بسرور  
وصال تبدیل نمائید و سم هجران را بشهد لقاء یامیزید.  
اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حیوان  
از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام  
رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق  
مینماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را  
غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرید. نعمتهای باقیه را



نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید. بُرُقع از چشم  
 قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست  
 بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شگفته که  
 همه گلهها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش  
 بی مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بسروشید  
 و از روان بنبوشید و از تن بکوشید که شاید بیوستان  
 وصال درآئید و از گل بی مثال یوئید و از لقای بی زوال  
 حصه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل  
 نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمانید. این  
 پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بچیناند. دها را  
 بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد. قصص بشکند  
 و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و  
 چه وقتها که باآخر رسید و چه ساعتها که بانها آمده و جز  
 باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمائید تا این چند  
 نفسی که باقی مانده باطل نشود، عمرها چون برق میگذرد

و فرقا بر بستر تراب مقر و منزل گیرد . دیگر چاره  
از دست رود و امور از شست . شمع باقی بی فانوس  
روشن و منیر گشته و تمام حجاب فانی را سوخته .

ای پروانگان ! بی پروا بشتاید و بر آتش زنید  
و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق یائید و بی رقیب  
نزد محبوب روید . گل مستور بی بازار آمد ، بی ستر و  
حجاب آمد و بکل ارواح مقدسه ندای وصل میزند ،  
چه نیکو است اقبال مقبلین . فہیناً للفائزین بأنوار  
حسن بدیع .

## اُغازگفتار

### ستایش پروردگار است

ای بندگان! چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش  
است از آن بنوشید، تا یاری دوست یکتا از خاک تیره  
پاك شوید و بگوی دوست یگانه درآید. از جهان  
بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید.

ای بندگان! آتش پرده‌سوز، بر افروخته دست  
من است، او را بآب نادانی می‌فسرید. آسمانها نشانهای  
بزرگی منست، بدیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها  
گواه راستی منند، باین راستی گواهی دهید.

ای بندگان! دیدن بدیده بوده و شنیدن بگوش.  
هرکه در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای  
گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشی است که  
بدیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان

بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی .

ای بندگان ! اگر درد دوست دارید درمان  
پدیدار . اگر دارای دیده بیننده اید گل روی یار در  
بازار نمودار . آتش دانائی برافروزید و از نادان  
بگریزید . اینست گفتار پروردگار جهان .

ای بندگان ! تن بی روان مرده است و دل بی  
یاد یزدان پژمرده . پس بیاد دوست یامیزید و از  
دشمن بپرهیزید . دشمن شما چیزهای شما است که  
بخواهش خود آن را یافته اید و نگاه داشته اید و جان  
را بان آلوده اید . جان برای یاد جانان است آن را  
پاکیزه دارید ، زبان برای گواهی یزدان است آن را  
یاد گمراهان میلانید .

ای بندگان ! راستی میگویم : راستگو کسی است  
که راه راست را دیده . و آن راه یکی است و خداوند  
آن را پسندیده و آماده نموده . و این راه در میان  
راهها مانند آفتاب جهاتاب است در میان ستارگان ،

هرکس باین راه نرسیده، آگاه نه و بی‌راه بوده  
اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند.

ای بندگان! روزگار بنگاه دیوان است، خود  
را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان، گمراهانند که در  
خوابگاه فراموشی با کردار تباه آریده‌اند. خواب  
آنها خوشتر از بیداری است و مردن آنها دلکش‌تر  
از زندگی.

ای بندگان! نه هر تن دارای روان است و نه  
هر کالبد دارای جان. امروز دارای روان تنی است  
که بجان آهنگ کوی جانان نموده. انجام هر آغاز  
امروز است، خود را کور مکنید؛ دوست یکتا نزدیک  
است، خود را دور نمائید.

ای بندگان! تنهای شما مانند نهالهای باغستان  
است و از بی‌آبی نزدیک بخشکی است. پس بآب آسمانی  
که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید. گفتار  
را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت مرد کردار  
اوست و گرنه مردار به از اوست.

ای بندگان! سخن دوست شیرین است، کو کسی  
 که یابد؟ کجاست گوشتی که بشنود؟ نیکو است کسی  
 که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جزاوست در  
 رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بمینوی  
 پاینده راه یابد.

پروردگار جهان میفرماید:

ای بندگان! از خواهشهای خود بگذرید و آنچه  
 من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهها نروید  
 و گفتار هر راه‌نما را نپذیرید. بسیاری از راهمایان  
 گمراه‌اند و راه راست را نیافته‌اند. راهها کسی است  
 که از بند روزگار آزاد است. و هیچ چیز او را از  
 گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان! راستی پیشه کنید و از بی‌چارگان  
 رو بر مگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مرسید.

ای بندگان! از کردار بد پاك باشید و بگفتار  
 پروردگار رفتار کنید. اینست سخن خداوند یکتا.

## هُوَ اللهُ تَعَالَى شَانَهُ الْكَبِيرُ يَا

ای سلمان! در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای الهی راضی باش. ملاحظه کن که این غلام، مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کل حین شیاطین بر اطفاء سراج الله و اتحاد نار او مشغولند، چنان منیر و مستضی است که به اشراق السموات والارض و چنان مابین ناس مشهود که گویا ابدای ضری بر او وارد نشده.

از علو و دنو و عزت و ذلت دنیا منال. در کل احوال بما ناظر باش، چه که کل آنچه مشهود، مفقود خواهد شد. اینکه مشاهده مینائی که بعضی از ناس بعزت دنیا مسروراند و بعلو آن مغرور، این از غفلت آن نفوس است. و هر ذی بصر و ذی نظری شهادت میدهد که این قول حق است و این بیان از مشرق

نیان اشراق نموده، چه که کل عالمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است. و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیر. لذا معلوم و محقق است نفوسیکه باین امور دل بسته اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده اند.

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه. مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید. و نیکو است حال او که لحب الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید. این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبت او لازم است.

ای سلمان! دنیا در مرور است و عنقریب کل من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع



خواهند شد. از خدا میطلبیم که جمیع احبای خود را مؤید فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بآن فائز شد ابداً بغیر الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد. محزون مباش که بقاء فائز نشدی. قد کتب الله لك أجر من حضر بين يديه. إن شاء الله سعی کن که از تو اعمال حق ظاهر شود و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند.

أن اقبل إلى الله بقلب طاهر و نفس زكية و لسان صادق و بصر مقدس. ثم ادعوه في كل الأحوال، إنه معين من أقبل إليه وإنه هو الغفور الرحيم. قد سمعنا ضجيج الأسراء من أهلي و أحبتي. لله الحمد بما جعلوني و أهلي و أحبتي أسارى في سيله. لو نزول الشمس لا يزول هذا الذكر ف سوف يظهر الله ما أراد إنه هو العزيز القدير.

از برای احدی از اسراء إلا اسم الله میم علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد. ولكن جمیع را

تكبير برسانيد و امور كل مشهود است . يك لوح  
مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد برسانيد . ولو  
نزل بلسان القوم و قواعدهم الظاهرة ولكن يكفى من  
على الارض لو هم يشعرون . در الواح اطراف اسم  
معين نشده ولكن عند الله معلوم و مشهود . و هريك  
از الواح باقتضاء نازل . طوبى لمن يعرف و يكون من  
الشاكرين . يك جعبه نبات بجهت حضرات موصل داده  
شد ، برسانيد .

نسئلك اللهم بالذين جعلهم الأشقياء أسارى من  
الزوراء إلى الحدباء . وبالنسبة التي كانت بينهم و بين  
مظهر أمرك بأن تثبت احبائك على حبك . ثم استقمهم  
على ما كانوا عليه في انتشار أمرك . يا الهى أنت ترى  
وتعلم ما ورد عليهم في حبك و رضائك بحيث بكت عليهم  
عيون أصفيائك و أهل سرادق مجدك . أسألك بأن لا  
تحرهم من عواطفك و الطائفك ثم اسكنهم في جوار  
رحمتك في الدنيا و الآخرة . إنك أنت على كل شىء قدير .

## روشنی هرنامه

### نام زنده پاینده بوده

ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جائقرا  
از باران نیمان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید  
بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با  
بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را  
در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن  
را یادهای نافرمانی خاموش نمائید. روز ستایش  
است، باسایش تن و آلائش جان مپردازید. اهریمنان  
در کینگهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنی نام  
خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید. دوست بین  
باشید نه خودبین.

بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که

دوست می آید، اکنون آمد، چرا افسرده آید. آن  
 پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا پژمرده آید. آغاز  
 و انجام جنبش و آرام آشکار. امروز آغاز در انجام  
 نمودار. و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی  
 گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد. هر که این  
 گرمی یافت بگوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد  
 — افسردنی که هرگز برنخواست! امروز مرد دانش کسی  
 است که آفرینش، او را از بینش باز نداشت و گفتار  
 او را از کردار دور نمود. مرده کسی که از این باد  
 جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد. و بسته  
 مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان از  
 سرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمه چشید بزندگی  
 پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد.  
 بگو ای زشت کاران! از شما را از شنیدن آواز  
 بی نیاز دور نمود، او را بگذارید تا راز کردار بیاید.  
 و او مانند آفتاب جهان تاب روشن و پدیدار است.

بگو ای نادانان! گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش  
 نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند. اسم بزرگ  
 خداوند که بزرگی آمده بشناسید. اوست داتده و  
 دارنده و نگهبان.

# هُوَ الْمَالِكُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ \*

قلم اعلی میفرماید: ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را، که چشم ملاء اعلی باو روشن و منیر است، ادنی العباد شمرده ای. غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت، چه که لازال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند، امثال تو، آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن היאکل احدیه بوده، از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند. قد قضی نحیهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسك فی خسران عظیم.

بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن، مفسد و مقصر

---

\* این لوح مبارک خطاب بمدر اعظم عثمانی نازل شده و بلوح مرئوس معروف است.

بوده، جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه  
 تقصیر نموده اند که محل سیاط قهر و غضب شده اند؟  
 در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر نبوده اند. قلم  
 حکم الهی از ایشان مرتفع شده، ولیکن شراره ظلم  
 و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده. اگر از اهل  
 مذهب و ملتی، در جمیع کتب الهیه و زبر قیسه و صحف  
 متغه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست. و از این مقام  
 گذشته، نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین  
 امور نموده اند، چه در هر شیء اثری مشهود و  
 احدی انکار آثار اشیاء ننموده مگر جاهلی که بالمره از  
 عقل و درایت محروم باشد. لذا البته ناله این اطفال  
 و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود.

جمعی که ابدأ در ممالک شما مخالفتی ننموده اند  
 و با دولت عاصی نبوده اند در آیام و لیالی در گوشه  
 ساکن و بذکر الله مشغول، چنین نفوس را تاراج  
 نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت. بعد که  
 امر بخروج این غلام شد بجزع آمدند و نفوسی که

مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده، اگر خود بخواهند با شما بیایند، کسی را با ایشان سخنی نه. این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بفقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرتبه آخری با حق هجرت کردند، تا آنکه مقر حبس بهاء حصن عکا شد. و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا، صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند. شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند، چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج. و کسی بفقرا این فقراء نیفتاد، حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود. چندیست که میگردد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم، جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد. در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست منور خود را فدا نمود، توانست این مظلوم را در



دست ظالمان مشاهده نماید. و سه مرتبه در عرض راه، سفینه را تجدید نمودند. معلوم است، بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه، چه مقدار مشقت وارد شد. و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از اجبا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی. و بعد از خروج غلام، یکی از آن چهار نفر که موسوم بعبد الفغار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد.

این رضحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلك اکتفا ننموده اید. هر یوم ماموزین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده. در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به آساری میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه. از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت.

فوالذی انطق البهائم بین الارض والسماء لم یکن لکم شان ولا ذکر عند الذین أنفقوا أرواحهم وأجسادهم

وأموالهم حباً لله المقتدر العزيز القدير. كفى از طین  
 عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و  
 دولت شما. ولو یشاء لیجعلکم هباً منبأً وسوف یاخذکم  
 بقهر من عنده ویظهر الفساد بینکم ویختلف ممالکم،  
 إذا تتوحون و تضرعون ولن تجدوا لأنفسکم من معین  
 ولا نصیر. این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید  
 چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابدأ متنبه  
 نشده و نخواهید شد. و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده  
 بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمت  
 بهیجان آمده اند و سکر سلسیل عنایت الهی چنان  
 اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود  
 در سیل حق راضی بل شاگرد ابدأ شکوه نداشته و  
 ندارند، بلکه دماغشان در ابدانشان در کل حین  
 از رب العالمین آمل و سائلست که در سیلش بر خاک  
 ریخته شود. و همچنین رؤسشان آمل که بر کل سنان  
 در سیل محبوب جان و روان مرتفع گردد. چند  
 مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات نمودید. یکی  
 احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت، چنانچه شعراء

قصائد إنشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا بحال  
 نشده مع ذلك بر غفلتات افزود. و همچنین وبا  
 مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب  
 الهی آماده شده، زود است که آنچه از قلم امر نازل  
 شده مشاهده نمائید. آیا عزت خود را باقی دانسته اید  
 و یا ملك را دائم شمرده اید؟ لا، و نفس الرحمن،  
 نه عزت شما باقی و نه ذلت ما. این ذلت نخر  
 عزتهاست و لکن نزد انسان.

وقتی که این غلام طفل بود و بحد بلوغ نرسیده  
 والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران  
 اراده تزویج نمود. و چنانچه عادت آن بلد است  
 هفت شبانه روز بچشن مشغول بودند. روز آخر مذکور  
 نمودند، امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امراء  
 و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام  
 در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود، تا  
 آنکه در صحن عمارت خیمه برپا نمودند. مشاهده شد  
 صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شهری بنظر

می آمد، از خیمه بیرون آمده ندا می نمودند که سلطان می آید کرسیها را بگذارید. بعد صوری دیگر بیرون آمدند، مشاهده شد که بجا روب مشغول شدند و عده اخری به آب پاشی. بعد شخصی دیگر ندا نمود، مذکور نمودند جارچی باشی است، ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند. بعد جمعی با شال و کلاه، چنانچه رسم عجم است، و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فراشان و میر غضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند. بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکال تبختر و جلال بتقدم مره و بتوقف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد. و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دغان خیمه و سلطان را احاطه نمود. بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده اند. در این اثناء دزدی گرفته آوردند. از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند. فی الفور میر غضب باشی گردن آنرا زده

و آب قرمزی که شیه بخون بود از او جاری گشت. بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند. سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طوپخانه مامور نمود. بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهاى طوپ شد. مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند. این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست! سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند. بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه در زیر بغل. از او سؤال نمودم: این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوره و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید، الآن در این جعبه است.

فوربى الذی خلق کل شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می آید و ابدآ بقدر خردلی وقر نداشته و

نخواهد داشت . بسیار تعجب مینمودم که ناس یچنین امورات افتخاری نمایند، مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین یقین ملاحظه می نمایند . ما رأیت شیئاً إلا وقد رأیت الزوال قبله وکفی بالله شهیداً . بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید . اگر بعرفان حق موفق نشد آقلا بقدم عقل و عدل رفتار نماید . عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزان مشهوده و زخارف دنیویه و عسا کر مصفوفه و ألبسة مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد، بمثابة همان جعبه . و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لب صیان بوده و خواهد بود . اعتبر ولا تکن من الذین یرون و ینکرون . از این غلام و دوستان حق گذشته، چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابدآ هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند .

مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و

بشعور آئی، بی جهت متعرض عباد الله نشوی، تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمائید. اگر فی الجمله بانصاف آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید، خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابة آن بازیست که مذکور شد. بشنو سخن حق را و بدنیاء مغرور مشو. این أمثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغیر الحق و أرادوا أن یطفثوا نور الله فی بلادہ و یخربوا أركان البیت فی دیارہ، هل ترونہم؟ فانصف ثم ارجع إلى الله لعلہ یکفر عنک ما ارتکبته فی الحیاة الباطلة. ولو إنا نعلم بأنک لن توفق بذلك ابدأ لأن بظلمک ستر السعیر و ناح الروح و اضطربت أركان العرش و تزلزلت أقدمة المقربین.

ای اهل ارض! ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید. و در این مثلثی که ذکر شده درست تفکر کنید، شاید بنار آمل و هوی نسوزید و بأشیاء مزخرفه دنیای دنییه از حق ممنوع نگردید. عزت و

ذلت، فقر و غنا، زحمت و راحت، کل در مرور است  
و عنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع. لذا  
هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان  
لا یزال بملکوت باقی در آید و در ظل سدره امن  
ساکن گردد. اگرچه دنیا محل فریب و خدعه است  
ولکن جمیع ناس را در کل حین بفنا اخبار مینماید.  
همین رفتن آب ندائیت از برای ابن و او را اخبار  
میدهد که تو هم خواهی رفت. و کاش اهل دنیا  
که زخارف اندوخته اند و از حق محروم گشته اند،  
میدانستند که آن کز بکه خواهد رسید. لا ونفس  
البهائم، احدی مطلع نه جز حق تعالی شانه. حکیم سنائی  
علیه الرحمه گفته :

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار

ولکن اکثری در نوم اند. مثل آن نفوس مثل  
آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با کلّی اظهار  
محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه



میکرد. چون فجر شعور دید و افق سماء از نیر نورانی  
منیر شد، مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب  
بوده. خائب و خاسر و نادم بمقر خود باز گشت.

همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر  
او غالی. مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی.  
پست ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن  
نفس و هوی است که لا زال مردود بوده. اگر  
ملاحظه حکمت بالغه نبود، ضعف خود و من علی  
الارض را مشاهده می نمودی. این ذلت، عزت امر  
است، لو کنتم تعرفون. لا زال این غلام کلبه که  
مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد. الادب  
قیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین. و إلا بعضی از  
اعمال که همچه دانسته اید مستور است در این لوح  
ذکر میشود.

ای صاحب شوکت! این اطفال صغار و این  
قراء باقه میر آلائی و عسکر لازم نداشتند. بعد از  
ورود کلی بولی، هر نامی ینباشی بین یدی حاضر. الله

یعلم ما تکلم به . بعد از گفتگوها که برامت خود و خطیۀ شما را ذکر نمود، این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده . و حال امر ازین مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را بأخر ببلاد حبس نمائی . يك مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید . آنچه را که حجت میداتند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند بخواهند . اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود بگذارند . عهد نمود که این کلبه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد ، خبری از او نشد . و حال آنکه شان حق نیست که بنزد احدی حاضر شود ، چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند . ولکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم ، و مع ذلك اثری بظهور نرسید . عمر حاضر و موجود ، سوال نمائید لیظهر لکم الصدق .

و حال اکثری مریض در حبس افتاده اند .  
 لا يعلم ما ورود علينا إلا الله العزيز العليم . دو نفر  
 از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند ،  
 يك روز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند  
 تا وجه کفن و دفن را بدهند ، و حال آنکه احدی از  
 آن نفوس چیزی نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین  
 زخارف دنیویہ موجود نبود ، هر قدر خواستیم که بما  
 وا گذارند و نفوسی که موجود اند حمل نش نمایند  
 آن هم قبول نشد . تا آنکه بالاخره سجادہ بردند ،  
 در بازار حراج نموده وجه آن را تسلیم نمودند . بعد  
 که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد  
 طیب را در يك مقام گذارده اند ، با آنکه مضاعف  
 خرج دفن و کفن را أخذ نموده بودند . قلم عاجز و  
 لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید . ولکن جمیع  
 این سموم بلایا در کام این غلام أعذب از شهد بوده .

ای کاش در کل حین ضرّ عالمین در سبیل الهی  
 و محبت رحمانی بر این فانی بجر معانی وارد میشد ، از

او صبر و حلم می طلبیم . چه که ضعیف اید، نمی دانید  
 چه اگر ملتفت میشدی و بنفحه از نفحات متضوعه  
 از شطر قدم فائز میگشتی، جمیع آنچه در دست داری  
 و بآن سروری می گذاشتی و در یکی از غرف مخروبه  
 این سجن اعظم ساکن میشدی . از خدا بخواه بحد  
 بلوغ برسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی .  
 والسلام علی من اتبع الهدی .

## سرهرد استان نام یزدان است

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز  
را بگوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاریها  
و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند.  
صعود و نزول، حرکت و سکون از خواست پروردگار  
ما کان وما یکون پدید آمده. سبب صعود خفت و  
علت خفت حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود.  
و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است.  
خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که  
مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود  
اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت  
و بعالم فرستاد، تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت  
رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت  
نماید. اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد  
و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده.  
اکنون آن آتش آغاز، بروشنی تازه و گرمی بی اندازه

هویدا است. این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار، تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پز مردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن کشاند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند.

ای بنده یزدان! از یگانگان یگانه شو تا یگانه را بشناسی. یگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند. امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست. در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست دستوران دران روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند. دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید. اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار.

ای بنده یزدان! هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سر ظهور است دور می نماید او دشمن تو است. بگفتار اغیار از یار دور عمان و از

سخن دشمن از دوست مگذر.

ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا، تا روی دوست بینی. گوش هوش فرادار، تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی.

ای بنده یزدان! پیراهن بخشش، دوخته و آماده، بگیر و پوش. و از مردمان دل بردار و چشم پوش. ای خردمندا! اگر پند خداوند بشنوی از بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی.

ای بنده یزدان! شبی از دریاهاى بخشش یزدان فرستادیم، اگر بنوشند. و زمزمه از آوازه‌های خوش جانان آوردیم، اگر بگوش جان بشنوند. پیرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن. مردمان را مرده انکار بزندگان یامیز. هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب.

بی نیاز باواز بلند میفرماید: جهان خوشی آمده،  
 غمگین باشید. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین  
 شوید. اگر پیروزی این روز پی بری از جهان و  
 آنچه دروست بگذری و بکوی یزدان شتابی.

ای بنده یزدان! بی روزی را ازین پیروزی  
 آگاهی نه. و افسرده را از این آتش افروخته  
 گرمی نه.

ای بنده یزدان! آن شجر که بدست بخشش کشتیم،  
 با ثمر آشکار. و آن مژده که در کتاب دادیم، اکنون  
 با اثر هویدا.

ای بنده یزدان! هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی  
 نمودیم بان آگاه نشدی. اکنون یاد آر تا یابی و  
 بدل سوی دوست بی منزل شتابی.

ای بنده یزدان بگو: ای دستوران! دست قدرت  
 از ورای حجاب پیدا، بدیده تازه ببینید. و آثار عظمت  
 و بزرگی بی حجاب هویدا، پشم پاک بنگرید.



ای بنده یزدان ! آفتاب جهان جاودانی از مشرق  
 اراده رحمانی در اشراق و دریای بخشش یزدانی در  
 امواج . بی بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت .  
 چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یکتا بگشا و  
 باو پیوند .

ای بنده یزدان ! بی آرایش جان بستایش  
 پروردگار زبان بگشا ، زیرا از كلك گهربار ، تو را یاد  
 نمود ، اگر پی باین بخشش بری خود را پابنده بینی . . . .

## بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه نمائید و بنور اتفاق منور گردید. لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید، تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در يك مدینه وارد شوند و بر يك سریر جالس. این مظلوم از اول ایام الی حین، مقصودی جز آنچه ذکر شد، نداشته و ندارد. شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجه اند و بامر حق عامل. نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده ولکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته. باری بعضد ایقان، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و با اتحاد و اتفاق تمسک نمائید. اینست کلمه علیا که از امّ الکتاب نازل شده. یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه الرفیع.

آنجناب و سایر اولیاء باید باصلاح عالم و رفع

اختلاف ام تمسك تمائيد و جهد بليغ مبذول داريد .  
لانه هو المؤيد الحكيم وهو المشفق الكريم .

## بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب  
بخشش جهان را روشن نمود. از «با» بحر اعظم هویدا  
و از «ها» هویة بخته. اوست توانائی که توانائی مردم  
روزگار او را از خواست خود باز ندارد و لشکرهای  
پادشاهان از گفتارش منع ننماید. نامه ات رسید، دیدیم  
و ندایت را شنیدیم. در نامه، لالی، محبت مکنون و  
اسرار مودت مخزون. از داور بی همال میطلبیم ترا تائید  
فرماید بر نصرت أمرش و توفیق بخشد، تا تشنگان دشت  
نادانی را بآب زندگانی برسانی. اوست بر هر امری قادر  
و توانا. آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال  
نمودی باجابت مقرون.

پرسش نخستین: نخست پرستش یکتا یزدان را  
بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است؟

آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از

شناسائی است. چشم پاك باید تا بشناسد و زبان پاك  
باید تا بستاید. امروز روهای اهل دانش و ینش سوی  
اوست بلکه سویها را جمله رو بر سوی او.

شیر مرد، از خداوند میخواهیم مرد میدان باشی  
و بتوانائی یزدان برخیزی و بگوئی: ای دستوران!  
گوش از برای شنیدن راز بی نیاز آمده و چشم از برای  
دیدار، چرا گریزانید؟ دوست یکتا پدیدار، میگوید  
آنچه را که رستگاری در آنست. ای دستوران! اگر  
بوی گلزار دانائی را یابید جز او نخواهید و دانای یکتا  
را در جامه تازه بشناسید. و از گیتی و گیتی خواهان  
چشم بردارید و یاری برخیزید.

پرش دوم در کیش و آیین بوده.

امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه  
نمود. کیش نیکوکاری و آیینش بردباری. این کیش  
زندگی پابنده بخشد و این آیین مردمان را بجهان بی نیازی  
رساند این کیش و آیین دارای کیشها و آیینهاست.  
بگیرید و بدارید.

پرسش سوم: با مردم روزگار که جدا جدا کیشی گرفته اند و هر يك کیش و آیین خویش را بیشتر و بهتر از دیگری داند، چگونه رفتار نمائیم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم؟

ای شیر مردمان! رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان. هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی، شیرین و هر پستی، بلند. اگر مردمان یابند و بداند جان را یگان در راه این رنج دهند. این رنج مفتاح گنج است. اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندیده بوده و هست. گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم، چه که مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند، داد را دشمن میدارند. اگر بی رنجی طلبی این بیان که از قلم رحمن جاری شده، قراءت نما:

«إلهی إلهی أشهد بفردانیتک و وحدانیتک، أسئلك  
یا مالک الأسما و فاطر السماء بنفوذ کلتک العلیا و اقدار  
قلک الاعلی أن تصرفنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی  
من شر أعدائک الذین تقضوا عهدک و میثاقک، إنک أنت

المقدر القدير».

این ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین،  
حفظ نماید و نجات بخشد.

پرسش چهارم: در نامه‌های ما مژده داده اند  
شاه بهرام با نشانهای زیاد از برای رهنمای مردمان  
می آید.....الی آخر یانه.

ای دوست! آنچه در نامه‌ها مژده داده‌اند ظاهر  
و هویدا گشت. نشانها از هر شطری مودار. امروز  
بزدان ندا مینماید و کل را بمینوی اعظم بشارت میدهد.  
گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کیاب. از بکتا  
خداوند بی مانند بخواه، بندگان خود را بینائی بخشد.  
بینائی سبب دانائی و علت نجات بوده و هست. دانائی  
خرد از بینائی بصر است. اگر مردمان بچشم خود  
بنگردند امروز جهان را بروشنائی تازه روشن بینند. بگو  
خورشید دانائی هویدا و آفتاب دانش پدیدار. بختیار  
آنکه رسید و دید و شناخت.

پرش پنجم از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده.

پیبران براسی آمده اند و راست گفته اند. آنچه را يك يزدان خبر داده پدیدار شده و میشود. عالم بمجازات و مکافات برپا. بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید، چه که وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است. هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب. و بعد از عروج روح فائز میشود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در يك مقام واقف و حق نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید. هر يك از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور. و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور



یوم رستخیز اکبر است. امید هست که آن جناب از رحیق وحی الهی و سلسیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده‌اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند.

پرسش ششم: پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده بآن سرا شتابد..... الی آخر.

در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینایان را کفایت نماید و اهل دانش را فرح اکبر بخشد. براسنی میگوئیم روان از کردار پسندیده خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا باو میرسد.

پرسش هفتم: از نام و تژاد و نیاکان پاک نهاد بوده.

ابو الفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامهای آسمانی نوشته، آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی میفزاید. آیین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست. زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود. از خداوند میخواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد. اوست دانا

و توانا. اگر آنجناب سوره رثیس و سور ملوک را بیابد  
و بخواند از آنچه سوال نموده بی نیاز گردد و بخدمت امر  
الهی قیام نماید، قیامیکه ظلم عالم و قوت ام او را از  
نصرت مالک قدم منع نکند. از حق میطلبیم شما را  
تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نام است. جهد  
نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لآله حکمت  
و بیان که از خزینه قلم رحمن ظاهر شده، قسمت برید و  
نصیب بردارید. البهاء علیک و علی کل ثابت مستقیم و  
راسخ امین.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القا نماید آنچه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدیست. شکی نبوده و نیست که مقصود از آفرینش، معرفت حق جل جلاله بوده. حال باید خالصا لوجه المقصود انسان تفکر نماید که سبب اقبال نفوس بشارق وحی و مطالع الهام در قرون و اعصار چه بوده و علت اعراض چه؟ اگر عرفان این مقام فائز شوی بکل خیر فائزی و از امواج بحر عرفان حق جل جلاله محروم نمایی. ماسوی الحق را معدوم مشاهده کنی و مفقود بینی. انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلا علی الله و مقدساً عن الحب و البغض در امری که عباد بآن متمسک اند تفکر کند. و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند، چه اگر بیصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند. احزاب مختلفه در عالم موجود

و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند، بقوله تعالی  
 «کل حزب بما لدیهم فرحون».

در خاتم انبیاء روح ماسواه فداه تفکر نمائید،  
 چون آن نیر حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق  
 نمود احزاب اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام  
 کردند. وارد شد بر آنحضرت آنچه که عیون ملاً اعلی  
 گریست و اقدۀ مخلصین و مقربین محترق گشت. باید  
 در سبب و علت اعتراض تفکر نمود، حق جل جلاله  
 میفرماید «ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤن».  
 و شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر اوامر الهی و  
 مصادر احکام ربانی موافق و مطابق آنچه در دست  
 قومست از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر  
 میگشتند احدی اعراض نمی نمود بلکه کل فائز میشدند  
 بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند و از نیستی  
 بحت بات بطراز هستی مزین گشته اند. لذا بر هر نفسی  
 لازم است که بعدل و انصاف در امر الله ملاحظه نماید  
 و تفکر کند. علای امامیه برآند که حضرت قائم

موعود بعد از ظهور در بیت الله بکلمه نطق میفرماید که نقبا از آن کله اعراض مینمایند و فرار اختیار میکنند. این کله ایست که آن حزب بآن مقر و معترفند. حال در غفلت بعضی تفکر نمائید باعراض نقبا که بعد از آنمه باعتقاد خود ایشان اشرف عبادند قائلند و تصدیق مینمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حق باشد. باری ندای مظلوم و آنچه ذکر نموده بسمع انصاف بشنوید. *يظهر لك الحق و صراطه المستقيم.* در يك آن تفکر نمی نمایند که شاید آنچه ظاهر شده حق باشد و این اعراض و اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد. از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید تا بیصر عدل و انصاف مشاهده کنید و تفرس نمائید. *انه يقول الحق و يهدي السيل وهو العزيز الجليل.*

حضرت عیسی ابن مریم علیه سلام الله و عنایته بآیات و اضحات و بینات باهرات ظاهر شد و مقصودش نجات خلق بوده. هر منصفی شاهد و هر خیری گواهد است آن حضرت از برای خود چیزی نطلبیده و نخواسته و

مقصودش هدایت گمراهان بصراط مستقیم الهی بوده .  
 لکن وارد شد بر آن جمال اقدس آنچه که اهل فردوس  
 نوحه نمودند و بقسمی بر آن حضرت امر صعب شد که  
 حق جل جلاله بارادهٔ عالیہ بسما چہارم صعودش داد .  
 آیا سبب آنچه ظاهر شد چه بوده ؟ لعمراۃ اعراض  
 علماء . چه که حنّان و قیافا که از فریبین بوده اند  
 یعنی علای توراۃ مع علای اصنام انکار نمودند و بسبب  
 و لعن مشغول گشتند .

و همچنین در حضرت کلیم و سائر انبیاء ملاحظه  
 فرمائید ، شاید آنچه در این ورقه ذکر شده شما را برقان  
 مذکور فائز فرماید و بکمال همت بر خدمت امر قیام نمائی ،  
 قیامیکه از سطوت ظالمین مضطرب نشود و از اعراض  
 علماء تغیر نیابد .

بشنو ندای این مظلوم را و از شمال و هم یمین  
 یقین توجه نما و از مغرب ظن و گمان بمشرق ایقان اقبال  
 کن . این مظلوم از اول ایام مابین ایادی اعداء مبتلا ،  
 البته بعضی از بلایای وارده را اصفا نموده‌اید . بعنایت

حق جل جلاله امام وجوه خلق از علماء و أمراء من غیر  
 ستر و حجاب آنچه سب نجات و راحت کل بود القا  
 نمودیم . هیچ امری از امور و هیچ شیء از اشیاء منع  
 نمود و حایل نگشت . و حال هم در بطن اعظم لوجه  
 الله ذکر نمودیم ، آنچه را که از برای منصفین کتابت  
 مین . انظر ثم اذکر ما أنزله الرحمن فی الفرقان بقوله  
 تعالی « ذرهم فی خوضهم یلبون » .

امید آنکه از فضل الهی باین کله فائز شوی و بآن  
 عمل نمائی . از ماسوی الله ، یعنی اموری که سبب منع  
 و علت احتجاب است ، بگذری و آنچه سبب بلوغ و وصول  
 است تمسک جوی . امر عظیم است و مطلب بزرگ .  
 و یوم یومیت که میفرماید « یا بنی ، إنا إن تک مثقال  
 حبة من خردل فتکن فی صحرة أو فی السموات أو فی  
 الارض یأت بها الله ، إن الله لطیف خیر » . امروز  
 روزیست آنچه در قلوب و نفوس مستور است ظاهر و  
 آشکار شود . در نفوسی که رایگان جان و مال را در  
 سبیل محبت غنی متعال اتفاق نموده اند تفکر نمائید ، إنا

یهدیک إلى صراطه المستقیم و نبته العظیم . در حضرت نوح و هود و صالح صلوات الله علیهم ملاحظه کن ، مقصود آن مشارق امر چه بود و چه وارد شد !

این عبد از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و بر حسب ظاهر در بیت یکی از رجال دولت متولد شده و باو منسوب . إن الأمر ید الله ربك رب العرش والثرى ومالك الآخرة والاولى . لا مانع لأمره و لا دافع لحكمه ، يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر . اسمع نداء المظلوم . طهر قلبك بما الانقطاع و زین رأسك بأكليل العدل و هیكلك برداء التقوى و قل :

الهی الہی أشهد بوحدانیتک و فردانیتک و أعترف بما نطقت به ألسن انبیائک و رسلک و ما أنزلته فی کتبک و صحفک و زبرک و الواحک . ای رب ، أنا عبدک و ابن عبدک أشهد بلسان ظاهری و باطنی بأنک أنت الله لا إله إلا أنت الفرد الواحد المقتدر العظیم الحکیم . آه آه یا الہی من جریراتی العظمی و خطیباتی الکبری و من غفلتی الی منعتی عن التوجه إلى مشرق آیاتک و مطلع



بيناتك و عن النظر إلى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة  
 آثار قلبك . فآه آه . يا مقصودي و معبودي لم أدر بأى  
 مصيبة من مصائب أنوح و أبكى . ا أنوح على ما فات  
 عني في أيام فيها أشرق و لاح نير الظهور من أفق سماء  
 إرادتك ، أم أنوح و أبكى عن بعدى عن ساحة قربك  
 إذ ارتفع خباء مجدك على أعلى الأعلام بقدرتك و  
 سلطانك ؟ كلما زاد يا الهى رأفتك في حقى و صبرك في  
 أخذى زادت غفلى و إعراضى . قد ذكرتنى إذ كنت  
 صامتا عن ذكرك و أقبلت إلى بظهر نفسك إذ كنت معرضا  
 عن التوجه إلى أنوار وجهك ، و ناديتنى إذ كنت غافلا  
 عن اصغاء ندائك من مطلع أمرك . و عزتك قد أحاطتنى  
 الغفلة من كل الجهات بما اتبعت النفس و الهوى . فآه آه ،  
 إرادتى منعتنى عن إرادتك و مشيتى حجبتنى عن مشيتك  
 بحيث تمسكت بصراطى تاركا صراطك المستقيم و نبأك العظيم .

ترى و تسمع يا إلهى حينى و بكائى و ضجيجى و ذلتى  
 و بلائى اى رب هيكلى العصيان أراد امواج بحر غفرانك  
 و عفوك و جوهر الغفلة بدابع مواهبك و الطافك . فآه آه

ضوضاء العباد منعتني عن اصغاء يانك ونعاق خلقك حجبي  
 عن النظر إلى أفق أمرك. وعزتك أحب أن أبكي بدوام  
 ملكك وملكوتك، فكيف لا أبكي؟ أبكي بما مُنعت عيني  
 عن مشاهدة أنوار شمس ظهورك وأذني عن اصغاء  
 ذكرك وثنائك. وعزتك يا إله العالم وسلطان الأمم  
 أحب أن أستر وجهي تحت أطباق الأرض وترابها من  
 خجلتي وبما اكتسبت أيادي غفلتي. فآه آه كنت معي  
 وسمعت مني ما لا ينبغي لك وبفضلك سترت عني وما  
 كشفت سوء حالي وأعمالي وأقوالي. فآه آه لم أدر ما  
 قدرت لي من قلبك الأعلى وما شاءت مشيتك يا مالك  
 الأسماء وفاطر السماء. فآه آه أن يمني قضاؤك المحتوم.  
 عن رحيقك المحتوم. أسألك بنفحات وحيك وأنوار  
 عرشك وبالذي به توضع عرف قبصك في الحجاز وبنور  
 أمرك الذي به أشرقت الأرض والسماء بأن تجعلني في كل  
 الأحوال مقبلاً إليك منقطعاً عن دونك وتمسكاً بملكك  
 ومتشبهاً بأذيال رداء جودك وكرمك واختار لنفسي ما  
 اخترته لي بعنايتك الكبرى ومواهبك العظمى يا من في

قبضتك زمام الأشياء. لا إله إلا أنت رب العرش  
والثرى ومالك الآخرة والأولى.

## بنام یکتا خداوند بی‌همتا

ستایش پاک یزدان را سزااست که بخودی خود  
زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار  
شده و هر هستی از هستی او نمودار گشته.

ای رستم انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشی،  
تا ازین زمزمه ایزدی افسردگان را بر افروزی و  
مردگان را زنده و پرمردگان را تازه نمائی. اگر باین  
نار که نور است پی بری، بگفتار آئی و خود را دارای  
کردار بینی.

ای رستم، امروز نمودار کرم، ذره را آفتاب  
کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید.  
بگو ای دستوران! باسم من عزیزید و از من در  
گریز. شما دستوران دیوانید، اگر دستوران یزدان  
بودید با او بودید و او را می شناختید.

ای رستم، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب  
 بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه دید و صاحب  
 گوش آنکه شنید. بگو ای کوران، جهان پناه آمده،  
 روز بینائی است. بینای آگاه آمده، هنگام جانبازی  
 است. در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر  
 نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن بر آمرزش  
 گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که  
 هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه  
 از خطا درگذرد؟

بگو ای دستوران! محبوب عالمیان در زندان  
 شما را بیزدان میخواند، از او پذیرید و بلاهای بی پایان  
 را از برای خلاصی شما قبول نموده، از او مگریزید.  
 از دشمن دوست نما بگریزید و بدوست یکتا دل بندید.

بگو ای مردمان! برضای دوست راضی شوید  
 چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده.

بگو ای دستوران! کردار احدی امروز مقبول

نه مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است  
گذشته و بسمت یزدان توجه نموده . امروز روز  
راستگویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند  
و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند .

ای رستم ! گفتار پروردگار را بشنو و بگردمان  
برسان .

## بِسْمِ التَّائِقِ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَّانِ

حد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزاست که  
 سخن متین را بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت  
 امین مزین فرمود و بانوار ایقان و استقامت و اطمینان  
 مزین داشت، علیها بهاء الله و بهاء من فی السموات  
 و الارضین. النور و البهاء و التکیر و الثناء علی آیادی  
 امره الذین بهم اشرق نور الاضطبار و ثبت حکم الاختیار  
 لله المقتدر العزیز المختار. و بهم ماج بحر العطاء و هاج  
 عرف عنایة الله مولی الوری. نسأله تعالی أن یحفظهم  
 یجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته التی غلبت  
 الاشیاء. الملك لله فاطر السماء و مالک ملکوت الاسماء.

نبأ عظیم می فرماید: ای اصحاب ایران! شما  
 مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و  
 آفاق وجود بنور خرد و دانش شما منور و مزین بوده،  
 آیا چه شد که بدست خود بر هلاکت خود و دوستان

خود قیام کردید؟

یا أفانی عليك بهائی و عنایتی . خیمه امر الهی  
عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد  
گرفت . روز روز شهاست و هزار لوح گواه شما .  
بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر اقله  
و قلوب اهل عالم مشغول شوید . باید از شما ظاهر  
شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان  
روزگار است . کمر همت را محکم نمائید . شاید بندگان  
از اسیری فارغ شوند و آزادی رسند . امروز ناله  
عدل بلند و حنین انصاف مرتفع . دود تیره ستم ، عالم  
و امم را احاطه نموده . از حرکت قلم اعلی روح جدید  
معانی بامر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و  
آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا . اینست  
بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده .

بگو ای دوستان ! ترس از برای چه و بیم از که؟  
گلپارهای عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند .  
نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است . نزاع



و جدال، شان درندهای ارض. یاری باری شمشیرهای  
برنده حزب بابی بگفتار نیک و کردار پسندیده بغلاف  
راجع. لازال اخیار بگفتار، حدائق وجود را  
تصرف نمودند.

\* بگو ای دوستان! حکمت را از دست مدهید.  
نصائح قلم اعلی را بگوش هوش بشنوید. عموم اهل  
عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده باشند. در  
کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه که  
سبب اتباه عالمیان است. ظالمهای عالم حقوق امم را  
غصب نموده اند و بتام قدرت و قوت بمشقیات نفوس  
خود مشغول بوده و هستند. از ظالم ارض یا، ظاهر  
شد آنچه که عیون ملاء اعلی خون گریست. یا ایها  
الشارب رحیق یانی والناظر الی أفق ظهوری، آیا چه  
شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال  
پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند؟ \*

یا قوم! در این یوم مبارک منیر، خود را از  
فیوضات فتیاض محروم نمائید. امروز از صحاب رحمت

رحمانی امطار حکمت و بیان نازل. طوبی لمن انصف  
 فی الامر وویل للظالمین. امروز هر آگاهی گواهی میدهد  
 بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم  
 است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم.

بگو ای قوم! بقوت ملکوتی بر نصرت خود  
 قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که  
 فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره اند  
 پاک و طاهر گردد. این اصنام حائل اند و خلق  
 را از علو و صعود مانع. امید آنکه ید اقتدار مدد  
 فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند. در یکی از  
 الواح نازل: یا حزب الله بخود مشغول نباشید. در  
 فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از  
 اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر  
 امر اعمالست و معینش اخلاق. یا اهل بهاء بتقوی  
 تمسک نمائید. هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار.  
 ای دوستان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا  
 از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید

بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده . با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت .

بگو اهریمنان در کینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنائی نام یینا از تیرگیا خود را آزاد نمائید . عالم یین باشید نه خودیین . اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان . امروز بر کل لازم و واجب است تمسك نمایند بآنچه که سبب سمو و علو دولت عادل و ملت است .

قلم اعلی در هر يك از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده . قلنا و قولنا الحق ، عاشروا مع الادیان كلها بالروح والریحان . از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست . و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم . آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل .

از قبل فرموده اند «حب الوطن من الايمان» و لسان عظمت در يوم ظهور فرموده «ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم» باین کلمات عالیات طيور اقطه را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود. این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و باعمال طیه و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود. امروز جنودی که ناصر امرند اعمال و اخلاق است، طوبی لمن تمسك بهما و ویل للمرضین.

یا حزب الله! شما را بآداب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق. طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت. دارای ادب دارای مقام بزرگ است. امید آنکه این مظلوم و کل بآن فائز و بآن متمسک و بآن متشبث و بآن ناظر باشیم. اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته.

امروز روز ظهور لالی استقامت است از معدن

انسانی. یا حزب العدل! باید بمثابة نور روشن باشید  
 و مانند نار سدره، مشتعل. این نار محبت احزاب  
 مختلفه را در يك بساط جمع نماید. و نار بغضاء سبب  
 و علت تفریق و جدال است. نسأل الله أن يحفظ  
 عباده من شر اعدائه، إنه على كل شيء قدير. الحمد لله  
 حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلى ابواب اقدسه و قلوب  
 را گشوده و هر آیه از آیات منزله، بایست مبین از  
 برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال همدسه. این ندا  
 و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه نبوده و نیست.  
 باید اهل عالم طرّا بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسك  
 نمایند تا با آزادی حقیقی فائز شوند. گیتی بانوار نیر ظهور  
 منور، چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح ماسواه  
 فداه بروج جدید بشارت داد. و در سنه ثمانین عالم  
 بنور جدید و روح بدیع فائز گشت. حال اکثر اهل  
 بلاد مستعد اند از برای اصفاء کله علیا که بعث و  
 حشر کل بان منوط و معلق است. در صحیفه حمراء  
 در سخن عکا نازل شد آنچه که سبب سمو عباد و عمار  
 بلاد است. از جمله این بیانات در آن از قلم مالک

امکان نازل. اس اعظم که اداره خلیق بآن مربوط  
و منوط آنکه:

اول: باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را  
اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهضه فارغ و آزاد  
شود. این ققره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله  
اس زحمت و مشقت است.

دوم: باید لغات، منحصر بلغت واحده گردد و  
در مدارس عالم بآن تعلیم دهند.

سوم: باید باسباییکه سبب الفت و محبت و اتحاد  
است تثبث جویند.

چهارم: جمیع رجال و نساء آنچه را که از  
اقراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از  
آنها را برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دیعه  
گذارند و بااطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان  
شود.

پنجم: توجه کامل است در امر زراعت. این

فقره اگرچه در پنجم ذکر شد ولکن فی الحقیقه دارای  
مقام اولست . در ممالک خارجه این فقره بسیار ترقی  
نموده . و اما در ایران الی حین امرش معوق است .  
امید آنکه پادشاه آیده الله توجہی باین امر عظیم خطیر  
فرماید .

باری بآنچه در صحیفهٔ حمراء از قلم اعلیٰ نازل،  
اگر تمسک نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده  
کنند . مکرر بعضی از اذکار از قلم اعلیٰ جاری که شاید  
مشارق قدرت و مطالع عزت الهی وقتی از اوقات  
مؤید شوند بر اجرای آن . اگر طالب یافت شود آنچه  
از ارادهٔ مطلقه نافذہ ظاهر گشته لوجه الله اظهار  
میشود . ولکن این الطالب و این السائل و این العادل  
و این المنصف ؟ حال هر یوم نار ظلی مشتعل و سیف  
اعتسافی مسلول . سبحان الله بزرگان ایران و نجبای  
عظام بأخلاق سبعی نخر مینمایند .

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

این مظلوم در لیالی و ایام بشکر و حمد مالک انام

مشغول، چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجه قبول فائز. چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده. کردار نیک گواه راستی گفتار است. امید آنکه اخیار، بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند. نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤید الكل علی الاستقامة علی حبه و أمره فی آیامه، إنه ولی المخلصین و العالمین.

یا حزب الله! قلم اعلی عالمها ظاهر نموده و ابصار را روشنی حقیقی بخشیده و لکن اکثری از اهل ایران لازال از بیانات نافع و علوم و فنون مبارکه محروم بوده اند. یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و بغوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند. معرضین و منکرین چهار کلمه متمسک: اول کلمه فضرب الرقاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل آخری و رابع فتای احزاب. حال از فضل و



اقدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد  
و این چهار امر مبین از لوح محو گشت. و صفات  
سبعی را بصفات روحانی تبدیل نمود، جلّت اراده و  
جلّت قدرته و عظم سلطانه. حال از حق جلّ جلاله  
بطلبید و میطلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از  
صفات نالائقه نجات بخشد. از لسان هر یک از آن  
حزب در هر یوم لغتها مذکور و ملعون با عین حلقی از  
غذاهای یومیّه آن حزب است.

الهی الهی تسمع حنین بهائک و صریحه فی الیالی  
و الایام. و تعلم انه ما اراد لنفسه امرأ بل اراد تقدیس  
نفوس عبادک و نجاتهم عن نار الضغینه و البغضاء الی  
أحاطتهم فی کل الاحیان. ای رب قد ارتفعت آیادی  
المقرّین الی سماء جودک و المخلصین الی هواء عطائک.  
أسألك أن لا تخیبها عما أرادوا من بحر عطائک و سماء  
فضلك و شمس جودک. ای رب ایدم علی آداب ترتفع  
بها مقاماتهم بین الأحزاب، انک أنت المقتدر العزیز  
الوهاب.

یا حزب الله! بشنوید آنچه را که اصغای آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است. از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آنکه حسب الارادة حضرت سلطان ائیده الله و حضرات علای اعلام و امرای عظام واقع شود باید باطلاع ایشان مقرئی معین گردد و حضرات در آن مقر جمع شوند و بحبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند. چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود علت اختلاف و ضوضاء گردد. در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سائر الواح نازل امور راجع بسلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده. و منصفین و متبصرین بعد از تفکر، اشراق نیر عدل را بعین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند. حال آنچه در لندره امت انگلیز بان متمسک خوب بنظر می آید. چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است در اصول و قوانین، بانی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور، ولکن خوف از آن

ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالائقه منع مینماید .  
 اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است  
 خشیه الله بوده و هست . اوست حارس حقیقی و حافظ  
 معنوی . باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است  
 تمسک جست و تثبیت نمود . طوبی لمن سمع ما نطق به  
 قلبی الاعلی و عمل بما امر به من لدن آمر قدیم .

یا حزب الله ! وصایای دوست یکتا را بگوش جان  
 بشنوید . کلمة الهی بمثابة نهالست ، مقرر و مستقرش اقلده  
 عباد . باید آن را بکوش حکمت و بیان تربیت نمائید تا  
 اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد .

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه  
 سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب محو نمودیم  
 و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاقست ثبت فرمودیم .  
 نعیا للعاملین . مکرر وصیت نموده و مینمائیم دوستان  
 را ، که از آنچه رائج فساد استشمام میشود اجتناب  
 نمایند بل فرار اختیارکنند . عالم منقلب است و افکار  
 عباد مختلف . نسأل الله أن یرزینهم بنور عدله و یرزفهم

ما ينفعهم في كل الاحوال، إنه هو الغنى المتعال.

از قبل باین کلمه علیا نطق نمودیم. نفوسی که باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده. سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراریکه شنیده شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را بارادت خود مسخر نمود. فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است، آیا چه شده که مظاهر عزت کبری، ذلت عظمی از برای خود پسندیدند. استقامت چه شد! عزت نفس کجا رفت؟ لا زال آفتاب بزرگی و دانائی از افق سماء ایران طالع و مشرق، حال بمقامی تنزل نموده که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند. و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحقیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد پاریس توجه نمود. و جریده باسم

عروة الوثقی طبع کرد و باطراف عالم فرستاد و بسجن  
 عکاً هم ارسال داشت و باین سبب اظهار محبت نمود و  
 مقصودش تدارک مافات بوده . باری این مظلوم در  
 باره او صمت اختیار کرد . از حق می طلبیم او را حفظ  
 نماید و بنور عدل و انصاف منور دارد . له أن يقول :

«إلهی إلهی ترانی قائماً لدى باب عفوك و عطائك  
 و ناظراً إلى آفاق مواهبك و الطائفك . أسألك ببدائك  
 الأحلى و صرير قلبك یا مولی الوری أن توفق عبادك  
 علی ما ینبغی لأیامك و یلیق لظهورك و سلطانتك إنك  
 أنت المقتدر علی ما تشاء . یشهد بقوتك و اقتدارك و  
 عظمتك و عطائك من فی السموات و الأرضین . الحمد  
 لك یا إله العالمین و محبوب أئمة العارفين . ترى یا  
 إلهی كینونة الفقر ارادت بحر غنائك و حقيقة العصیان  
 فرات مغفرتك و عطائك . قدر یا إلهی ما ینبغی  
 لعظمتك و یلیق لسماء فضلك ، إنك أنت الفضال الفیاض  
 الأمر الحكیم . لا إله إلا أنت القوی الغالب القدير .»

یا حزب الله! اليوم باید انظار کل بافق کلمه مبارکه یفعل ما یشاء وحده، متوجه باشد. چه اگر احدی باین مقام فائز گردد او بنور توحید حقیقی فائز و منور و من دون آن در کتاب الهی از اصحاب ظنون و اوهام مذکور و مرقوم. بشنوید ندای مظلوم را و مراتب را حفظ نمائید. این قره بر کل لازم و واجب است.

مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا. ظلم ظالمین قلم اعلی را از صریر باز نداشت، و شبهات مریبین و مفسدین او را از اظهار کلمه علیا منع نمود. از حق در جمیع احوال سائل و آملم که اهل بها را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و مقدس دارد.

یا حزب الله علیای راشدین که بهدایت عباد

مشغولند و از وساوس نفس آماره مصون و محفوظ،  
ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب.  
احترام ایشان لازم. ایشانند عیون جاریه و انجم مضمیه  
و ائمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحور حکمت  
صمدانیه. طوبی لمن تمسک بهم، إنه من الفائزین فی  
کتاب الله رب العرش العظیم. البهاء من لدى الله رب  
العرش و الثرى علیکم یا اهل البهاء و أصحاب السفینه  
الحمراء، و علی الذین سمعوا نداءکم الاحلی و عملوا بما  
أمروا به فی هذا اللوح العزیز البدیع.

## بنام خداوندی مانند

ای بندگان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابربخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان! چراغ یزدان روشن است آن را یادهای نافرمانی خاموش نمائید. روز ستایش است با ستایش تن و آرایش جان پردازید. اهریمنان در کینگهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکیها آزاد نمائید. دوست بین باشید نه خود بین.

بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که



دوست می آید اکنون آمد، چرا افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟ آغاز و انجام، جنبش و آرام، آشکار. امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت یفسرد، افسردنی که هرگز بر نخاست. امروز مرد دانش کسی است که آفرینش، او را از بینش، باز نداشت و گفتار او را از کردار دور نمود. مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که توشید از مردگان شمرده شد.

بگو ای زشتکاران! از شما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود. آز را بگذارید تا راز کردگار بیاید و او مانند آفتاب جهاتاب روشن و پدیدار است.

بگو ای نادانان! گرفتاری ناکهان شما را از پی.  
کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند. اسم  
بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید. اوست  
داننده و دارنده و نگهبان.

## بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت میفرماید  
باموریکه سبب و علت ارتفاع آن نفوس و ما ینبغی  
للانسان است. باید کل بسمع قبول اصغاء نمایند.

ای دوستان! اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و  
شئونات انسانیه سبب اعلاء کلمة الله و ترویج امر بوده  
لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم بمعروف تمسک  
جوید و از منکر اجتناب نماید. بی از نفوس ادعای  
ایمان نموده اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک  
قدر بین بشر، آلوده شد. دوستان را تکبیر برسان  
و آنچه در این لوح از قلم الهی جاری شده بر  
ایشان قراعت نما، شاید بخیر خود مطلع شوند و از  
آنچه سبب ضرر خود و غیر است اجتناب نمایند. عالم  
را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط

معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته.

بگو ای احباب! قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است. اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند. جهد نمایند تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود. اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوب است. إن اجتمعوا علی شریعة الله ولا تكون من المختلفین.

یا ایها الناظر إلى الوجه إنا ذکرناک لتذکر الناس بما نزل من لدن ربی علیم. بشر الاحباب بذکری ایام ثم أمرهم بما امروا من لدی الله العلیم الحکیم. إن الذین حملوا الشدائد فی سبیل الله اولئک قدر لهم مقام کریم. طوبی لمن صبر ابتغاء مرضات الله. إنا نذکره بالحق وینذکره الملائع الاعلی، إنه هو العلیم الخیر. والبهاء علیک وعلى الذین تمسکوا بجبل الاتحاد فی ایام الله رب العالمین.

# يَا هَيُّو

آفتاب حقیقی، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار  
معانی و بیان، منوط باوست و اوست روح حقیقی  
و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد و عنایت او بوده  
و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتی بلون او ظاهر.  
مثلا در مرایای قلوب حکماء تجلی فرمود، حکمت ظاهر  
شد و همچنین در مرایای اقدۀ عارفین تجلی فرموده  
بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده. جمیع اهل عالم  
و آنچه در او ظاهر، بانسان قائم و از او ظاهر و انسان  
از شمس کلمه ربانیه موجود و أسماء حسنی و صفات علیا  
طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی  
و چون در صدور برافروخت ماسوی الله را بسوخت.  
اقدۀ عشاق ازین نار، در احتراق و این نار، حقیقت  
ماء است که بصورت نار ظاهر شده. ظاهرها نار و باطنها

نور. و از این ماء، کل شیء باقی بوده و خواهد بود.  
«ومن الماء کل شیء حی». از خدا می طلبیم که این ماء  
عذب الهی را از این سلسیل روحانی یاشامیم و از عالم  
و عالمیان در سیل محبتش بگذریم و البهائ علی اهل البهائ.

## بنام گویای دانا

یا عبدالله مظلوم عالم، جمیع امم را در کل اوان  
واحیان بحق دعوت مینماید. و مقصود ازین ظهور آنکه  
سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب  
اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان  
ساکن و مستریح شوند.

ای دوستان! بمنزله سراج باشید از برای عالم  
ظلمانی، و بمنابۀ نور باشید از برای تاریکی. با جمیع اهل  
عالم بکمال محبت رفتار کنید. اجتناب وجدال و فساد،  
کل در این ظهور اعظم منع شده نصرت، باعمال  
طیبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود. **تَمَسَّكُوا**  
**بِالاستقامة الكبرى في أمر ربكم، مالك الوری ثم اعملوا**  
**بما امرتم به في كتاب ربكم العليم الحكيم.**

## بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست: با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا ییاید و آنچه سزاوار روز اوست یارید. امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. بجان پاک بشتاید شاید برسید و با آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزگاری خود را از آرزو و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی نیاز را ییاید. روشنی نخستین در روز پسین پدیدار. بسه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.

بگو ای دوستان! راه نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار. راه، راه، راه اوست ییاید و گفتار، گفتار اوست بشنوید. امروز



ابر بخشش یزدان می بارد و خورشید دانائی، روشنی  
می بخشد و بخود راه مینماید. جوانمرد آنکه راههای گمان  
را گذاشت و راه خدا گرفت.

ای دوستان! دست توانای یزدان پردهای گمان  
را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند.  
امروز روز شنیدن است، بشنوید گفتار دوست یکتا  
را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید. از گفتار پارسی  
بگفتار تازی آغاز نمودیم:

يا ايها المقبل! اسمع النداء، إنه ارتفع في سجن  
عكاه و يدع العباد إلى الله مالك الایجاد. تفكر فيما  
ظهر لتری ما لا رأت عين الابداع إن ربك هو العزيز  
الفضال.

ایاک آن یمنعک ما فی العالم عن مالک القدم.  
دع الظنون و مظاهرها والاهام و مشارقها مقبلا إلى  
الله مالک المبدأ والمآب. هذا يوم البصر لأن المنظر  
الاکبر تشرف بانوار ظهور مالک القدر الذی آتی من

سماء البیان بالحجة والبرهان . وهذا يوم السمع قد ارتفع  
 فيه صرير القلم الاعلی بین الارض والسماء . اسمع وقل  
 لك الحمد يا مقصود العالم ولك الثناء يا مالك الرقاب .

يا أيها السائل : امروز نور ناطق و نار متکلم  
 و خورشید حقیقی مشرق . جهد نما شاید فائز شوی  
 بآنچه سزاوار یوم الله است . اگر در آنچه ظاهر شده  
 تفکر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده  
 کنی . حق مقدس است از ظنون و اوهام و مشیت و  
 اراده انام . با علم یفعل ما یشاء و رایة بحکم ما یرید  
 آمده حجة و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر  
 فرموده . آیاتش در کتب و زیر و الواح موجود و  
 مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا .  
 لیس لأحد أن یجرب الرب إنه یمتنحن العباد کیف یشاء .

اگر فی الحقیقه بیصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم  
 مشاهده نمائی و بسمع عدل اصفا کنی ، بکلمة مبارکه  
 رجعت إلیک یا مولی العالم منقطعاً عن الامم ناطق

شوی. بشنودای مظلوم را، قدم از مقامات و ظنون و اوهام اهل امکان بردار و بر لا مکان گذار، لتسمع تغردات طیور العرش و تغنیات عنادل العرفان علی اعلی الاغصان. نسأل الله أن یؤیدک و یوفقک علی ما یحب و یرضی، إنه مولی الوری و رب العرش و الثری، لا إله إلا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم. إذا أخذک جذب الیان من الافق الاعلی، قل:

الهی الاهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعزک و عظمتک و سلطانتک، أنا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت إلیک منقطعا عن دونک و راجیا بدائع فضلک، أسألك بأمطار سحاب سماء کرمک و بأسرار کتابک أن تؤیدنی علی ما تحب و ترضی. ای رب! هذا عبد اعرض عن الاوهام مقبلا إلی أفق الایقان و قام لیدی باب فضلک و فوض الامور إلیک و توکل علیک فافعل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک. إنک أنت المقتدر العلیم الحکیم. اشهد یا الاهی بأنک أعلم بی منی. قدر لی ما

يقرّبي إليك و ينفعني في الآخرة والأولى . إنك أنت  
 مولى الورى وفي قبضتك زمام الفضل والعطاء . لا إله  
 إلا أنت الفضال الكريم .

البهاء على أهل البهاء الذين ما منعتهم ضوضاء  
 الامم عن مالك القدم . قاموا وقالوا الله ربنا ورب  
 العرش العظيم .

## بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ

اینست بدایع نصاب الهی که بلسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید. پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصاب محبوب، محروم و ممنوع ننمایید.

ای مؤمن مهاجر! عطش و ظماً غفلت را از سلسیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان. بیت محبت باقی را بظلم شهوت، فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نقسانی مپوش. تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن، و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار. بحق متمسک شو و بجبل عنایت او متوسل باش. چه که دون او احدی را از

قر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات بخشد

ای عبادا اگر از بحور غنای مستوره احدیه  
مطلع شوید، از کون و امکان هردو غنی و بی نیاز گردید.  
نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منبع که  
مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید.

ای احدا از ابحر متموجه ملتطمه مستوره خود  
را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم  
مباش. چشم را منیر کن و بنور لائخ روشن نما، تا  
بسینای مبارکه طیه که محل ضیاء و استضای سنای الهیه  
است وارد شوی و بتجلیات انوار لا نهایی منور گردی  
و ندای جانفزای «انظر ترانی» از مشرق یان سبحانی،  
من غیر تعطیل بشنوی.

جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید: ای احدا!  
تقچه از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی  
وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس حمدانی  
مزین فرموده و رشی از طعمام یم عنایتیم بر عالمیان

مبذول گشته و جمیع را سرمست از این بادهٔ قدس  
 الست، از عدم محض فانی، بعرصهٔ وجود باقی کشیده.  
 ای احمد! دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات  
 انوار لا نهیات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش  
 را از آلائش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت  
 و توحید را از افغان باقی انسانی بشنوی.

ای احمد! چشم ودیعهٔ من است او را بغبار نفس  
 و هوی تیره مکن، و گوش مظهر جود من است او را  
 باعراض مشتبهٔ نفسیه، از اصغای کلمهٔ جامعه، باز  
 مدار. قلب خزینهٔ من است، ثنالی مکنونهٔ آن را بنفس  
 سارقه و هوس خان مسپار. دست علامت عنایت من  
 است آن را از اخذ ألواح مستورهٔ محفوظهٔ محروم نما.

بگو ای عباد! فیض رحمت بی منهایم از سماء  
 مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان  
 است، با دیدهٔ مقدس و گوش منزّه و استقامت تمام  
 باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید.

بگو ای بندگان من ! بتحدید نفس و تقلید هوی  
 خود را مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل  
 سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان  
 را سیراب نموده و لا یزال سقایه نخواهد نمود. از  
 سراب فانی چشم برداشته بزال سلسال لازوال بی مثال  
 درآید. لؤلؤ قدرت ربانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق  
 دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب،  
 فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و  
 منیر گردد. پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ  
 قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن  
 معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب  
 عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود.

ای بندگان من ! جمال قدم میفرماید که از ظل<sup>۱</sup>  
 هوی و بعد و غفلت بظل<sup>۲</sup> بقا و قرب و رحمت بشتاید  
 و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملو<sup>۳</sup>  
 مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید. و چون



نار مشتعل شوید تا حجات غلیظ را محترق نمائید و اجساد مبرودهٔ محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید. و چون هوی لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتم درآید.

ای بندگان من! از مدینهٔ وهمیه ظنّیه بقوهٔ توکل بیرون آمده بمدینهٔ محکمهٔ مشیّدهٔ یقین وارد شوید. و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مایوس مباشید که همهٔ هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم. بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیه، بملائکهٔ حفظیه، حفظ فرمودم. حال از مفرس و حافظ و مربی خود غفلت نمائید و دون او را بر او،

مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیه عقیمیه  
 بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعیه و اثمار  
 جنیه و افان منیعیه و اغصان لطیفه محروم نماید.  
 کلمات حکتم را از لسان ظهور قلم شنو که پسر مریم  
 فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در بوستان  
 باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنار افکند چه  
 که حطب یابس درخور ولایتی نار است. پس ای  
 اشجار رضوان قدس عنایت من! خود را از سموم  
 انفس خبیثه و اریاح عقیمیه که معاشرت بمشرکین و  
 ظالین است حفظ نمائید تا اشجار وجود، از جود معبود،  
 از نقحات قدسیه و روحات انسیه محروم نگردد و  
 لازال در رضوان قدس احدیه، جدید و خرم ماند.

ای بندگان! بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را  
 بنقروم و ظنون منهدم مکنید چه که ظن لم یزل مغنی  
 بوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته.

ای عباد! بد قدرت مبسوطه محدودیه مرتفعه سلطنتم

را مغلول فرض گرفته اید و رحمت منزله مسبوقة غیر  
مقطوعه ام را مقطوع داشته اید. و سبح مرتفعه متعالیه  
جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده اید. آیا  
بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ  
مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته؟ اگر  
نه چنین دانسته اید چرا جمال عز<sup>۳</sup> قدس احدیتم را از  
ظهور منع نموده اید و مظهر ذات عز<sup>۳</sup> ابها را از ظهور  
در سماء قدس ابقا ممنوع داشته اید؟ اگر چشم انصاف  
بگشایید، جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده  
بدیعه سرمست ببینید و جمیع ذرات اشیا را از اشراق  
انوارش مشرق و منور خواهید یافت. فبئس ما أنتم  
ظننتم و ساء ما أنتم تظنون.

ای بندگان! بمبدأ خود رجوع نمائید و از  
غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این  
طور مقدس از ستر و ظهور نمائید. کله مبارکه  
جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقرر عز<sup>۳</sup> تقدیس و  
قدس تجرید منحرف مدارید.

بگو ای عباد غافل! اگرچه بدایع رحمت جمیع  
 ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود  
 و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط  
 عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بنهایت عظیم.  
 نصایح مشفقانه ام را بگوش مقدس از کبر و هوی بشنوید  
 و پیشم سر و سر<sup>۲</sup> در بدیع امرم ملاحظه نمائید. از  
 امواج بحر رحمت که جمیع ابهر لا نهاییه قطره ایست  
 نزد او، محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات  
 سائغ خود را ممنوع مسازید. قسم بذات غیبم که اگر  
 اقل<sup>۳</sup> از ذره بشعور آئید بسینه بسینای روح بشناید و  
 بعین خود بمعین قدسیه منوره<sup>۴</sup> واضح وارد گردید  
 و نداه روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر  
 بشنوید و غفلت منمائید.

ای احدا از تقلید تقلید بروضه قدس تجرید و  
 فردوس عز توحید بخرام. بگو ای عباد! باب رحمت  
 را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم

و اعراض مندید و سدره مرتفعه عنایتم را بجزور و  
 اعتساف قطع نمائید. براسی میفرمایم قلب غزن  
 جواهر ممتعه ثمینه من است، محل خزف فانیه دنیای  
 دنیه مکنید. و صدر محل انبات سنبلات حب  
 منست او را بفبار تیره بغضا میالائید. بصفتام متصف  
 شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت  
 قدم در آید. جمیع اشیا کتاب مبین و صحف محکم  
 قویم منتد بدایع حکمت لدنیم را بچشم طاهر مقدس  
 و قلب نورانی منزه مشاهده نمائید.

ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم  
 طیه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل فرمودم  
 مقصود ارتقای انفس مستعدده است بسماوات عز احدیه،  
 و الاً جالم مقدس از نظر عارفین است و اجلام منزه از  
 ادراک بالذنین. در شمس مشرقه منوره مضینه ملاحظه نمائید  
 که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در منها وصف  
 مبالغه نمایند و یا در دون آن منها جهد مبذول دارند،

این دو رتبه از اثبات و تقی و اقبال و اعراض و مدح و ذم جمیع در امکانه حدودیه بخود مقبل و معرض، راجع بوده و خواهد بود. و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغیر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود. و همچنین در سراج مضیبه در لیل مظله که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید، آیا آنچه از بدایع اوصاف منیبه و یا جوامع صفات ذمیه در حق او ذکر شود هیچ بر نور او یفزاید و یا از ضیاء او بکاهد؟ لا، فوالذی نفسی یدیه، بلکه در این دو حالت مذکوره، او یک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذم، بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود. حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکوة عزّ ربانی مشتعل و مضی است خود را ممنوع نمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکوة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی اقله از هبوب اتقاس مشرکین حفظش نمائید.

ای بندگان! مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحر است  
 که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره، ازید از احصاء  
 مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب، بسته  
 بشاطیء آن بحر، درآید تا قسمت مقدّره در الواح  
 محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده، اخذ نماید.  
 حال اگر احدی بشاطیء قدسش قدم نگذارد و در طلب  
 او قیام ننماید، هیچ از آن بحر و لثالیء آن کم شود و یا  
 نقصی بر او وارد آید؟ فبئس ما توهّمتم فی أنفسکم  
 و ساء ما انتم تتوهّمون.

ای بندگان! تالله الحق آن بحراعظم لجی و موج،  
 بسی نزدیک و قریب است بلکه أقرب از جبل و رید.  
 بآنی، بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی  
 و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید.

ای بندگان! اگر از بدایع جود و فضل که در  
 نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید، البته از جمیع  
 جهات منقطع شده، بمعرفت نفس خود که نفس معرفت

منست، پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید.  
 و طمطام عنایت و ققام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر  
 و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهتیه ظاهر و مشهود  
 بینید. این مقام أمنع اقدس را بمشتمیات ظنون و هوی  
 و افکیات وهم و عمی ضایع مگذارید. مثل شما مثل  
 طیری است که بأجنحة منیعه در کمال روح و ریحان  
 در هواهای خوش سبحان، با نهایت اطمینان، طیران  
 نماید و بعد بگمان دانه، بآب و گل ارض میل نماید و  
 بحرص تمام، خود را بآب و تراب ییالاید و بعد که اراده  
 صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید، چه  
 که اجنحة آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد  
 بود. در این وقت آن طائر سماء عالیه خود را ساکن  
 ارض فانیه بیند. حال ای عباد پرهای خود را بطین  
 غفلت و ظنون و تراب غل و بغضا میالاید تا از طیران  
 در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید.

ای عباد لآلیء صدف بحر صمدانی را از کنز علم و



حکمت ربانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم  
و حوریات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات  
محکمات، محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را ید  
القدره مفتوح نمودم و رواج قدس مکنونه آن را بر  
جمع ممکنات مبذول داشتم. حال مع جمیع این فیوضات  
منیعه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه، اگر خود را منع  
نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود.

ای اهل بیان! الیوم مقصود از آفرینش و خلق  
خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیه اید و  
لثالیء أبحر فضل احدیه. و دون شما از آنچه در سماوات  
و ارض مشهود است در ظل شما محشور و بالتبع مرزوق  
و متعمد. مثلا ملاحظه در ارض طیبه منته نمائید که  
مقصود زارع از سقایه، سقایه زرع خود است و بسا  
حجر صلدۀ صلبه که دران کشت و زرع بالتبع مشروب  
می شوند. پس مقصود از نزول فیض فیاض، مزارع  
احبای او بوده که محل انبات نبات علم و حکمتند و من

دون آن از اعداء و غافلین که احجار متروکه ارضند  
 بالتبع بر شحات فضلیه و قطرات سخایه مرزوق و مشروبند.  
 ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از  
 خود غفلت مجوئید و از حق، عزت مگیرید و از مراقبت  
 امر الله در جمیع احوال غافل شوید و جهد نمائید که  
 کلیات الهی را بدون آن قیاس ننمائید.

ای بندگان! اگر صاحب بصرید بمدینه بینایان  
 وارد شوید. و اگر اهل سمعید بشهر سامعین، قدم گذارید.  
 و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین، محل گزینید تا از  
 مشاهده انوار جمال ایهیه در این ایام مظله محجوب ننمائید.  
 چه که این سنه، سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است.

ای عباد! و صایای روح را با قلم تسلیم و مداد  
 اذعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در  
 هر آن، توجه بآن نموده که مبدا از حرفی از آن تغافل  
 ننمائید و بجد تمام اقبال بحق جسته و از دون آن اعراض  
 نموده که اینست اصل ورقه امریه منبته از شجره الهیه.

ای عباد! نیست در این قلب، مگر تجلیات انوار  
صبح بقا. و تکلم نمی نماید مگر بر حق خالص از پروردگار  
شما. پس متابعت نفس منماید و عهد الله را مشکند و  
نقض میثاق مکنید. باستقامت تمام بدل و قلب و زبان  
باو توجه نمائید و باشید از بی خردان. دنیا نمایشی  
است بی حقیقت، و نیستی است بصورت هستی آراسته.  
دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسید و باشید  
از غفلت کنندگان. برستی میگویم که مثل دنیا مثل  
سرایست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در  
طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی  
نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح  
عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسن و لا یعنی  
مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت، حاصلی نیابد.

ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود،  
فی الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع  
شود، دل تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و

عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته بجمیع آنها رسیده فائز گردید. اگر قیص فانی را بقیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابتهیه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسیه است وارد شوید. جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است، اگر از غبار تیره نیستی بدر آید. از زحمت ایام معدوده دل تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر، در سیل محبوب، محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعم راحت مستور.

ای بندگان! سلسیل عذب صمدانی را از معین مقدسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعه جنت احدیه را از سدره مفرسه الهیه اخذ کنید. چه که در وادی جرز یابس، تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم، بدست نیاید. و از شجره یابسه، ثمره لطیفه منیعه، ملحوظ نگردد.

ای طالبان باده روحانی! جمال قدس نورانی  
 در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب  
 لن ترانی میفرماید. چشم دل و جان را محروم ننمائید  
 و بمحل ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید. كذلك  
 ينصحكم لسان الله لعل انتم إلى شطر الروح تقصدون.

## بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در بجن اعظم ما کن است و قدر  
این مظلومیت را دانسته، تو هم بدان. لعمر الله مظلومیت  
بسیار محبوب است. کوثر عرفان رحمان را پنهانی  
بنوش و قدر بدان. ایام غلبه ظاهریه خواهد آمد  
ولکن این لذت را نخواهد داشت و اگر درست  
ملاحظه کنی، عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده  
نمائی. اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد.  
طوبی لك بما فزت به.

**ای حَسین!** بذكر الله مانوس شو و از دوش

غافل، چه که ذکرش انیسی است بی نفاق و مونسى است  
با کمال وفاق. میهمانیست بی خیانت و همدمیست بی ضرر  
و جنایت. مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و  
تمکین. رفیقی است با وفا. بشأنیکه هر کجا روی با تو  
آید و هرگز از تو نگسلد، غم را به سرور تبدیل نماید و  
زنگ غفلت بزدايد. الیوم یومی است که کله جذیه  
الهیة ما بین سموات و ارض معلق و جذب میفرماید  
جوهر افنده ممکنات را و آنچه از نفوسیکه از امکانه  
ترایه صعود نموده اند حکم ملل قبل و ننی بر آن نفوس  
من عند الله جاری. قسم بافتاب معانی که اگر مقدار  
ذره ئی از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد البته کله  
جذیه و فصلیه آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند.  
چنانچه در ملا بیان ملاحظه مینماید که آنچه از قلوب  
صافیه و نفوس زکیه و صدور منیره در این قوم بود

بمکن اعزّ اعلا و مفر سدره منها متصاعد شدند و آنچه  
از نفوس غیر مطهره کدره، باصل خود راجع گشتند.  
بوهمی از سلطان یقین اعراض نمودند و بظل فانی از  
جمال باقی غافل شده اند. مردودترین عالم و محروم ترین  
ناس الیوم بین یدی الله مشهودند. كذلك یبطل الله  
اعمال الذین هم کفروا و أشرکوا و کانوا فی مرية من  
لقاء ربهم بعد الذی ظهر بكل الآیات و سلطان علیم.

ای حسین! کأس بقاء باتم ظهور و بروز، بایادی  
ملائکه جنت و نار، در دور آمده پس نیکو است حال  
نفسی که از کاس باقی مرزوق شود و کاس فانی را باهلش  
واگذارد.

ای حسین! امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه  
نما و جمیع موجودات را مرایا. و هر یک از مرایا که  
بشمس توجه نمود و مقابل گشت صورت او در او  
ظاهر و هویدا و الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ایهی  
انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلك



محروم بل مفقود. و الیوم مقابل نشده مگر معدودی  
و ایشانند جِراهر وجود عند الله.

قلم قدم میفرماید! جز سمع کلماتم نشنود و جز  
چشم بجمالم عارف نگردد. بصر که برمد هوی علیل  
شد چگونه بمنظر اکبر ناظر شود؟ طیب جمله علتها  
حتم بوده و شافی جمیع امراض و دم خواهد بود. حب  
الهی را مطهر دان، در هر محل که وارد شود اجنبی  
نماند، علت را بصحت و جرم را برحمت تبدیل نماید.  
طوبی از برای تقوی که باین فضل لا عدل لها فائز  
شوند. پس تو ای عبد موقن بالله، حمد کن که از  
حروفات باقیه عند الله مذکور. بحاب رحمت  
رحمانیتش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیتش بر تو  
امطار رحمت مبذول داشته. در وطن اصلی و مقام  
محمود که مدینه حب الهی است مقرر گرفته. انشاء الله  
جهد نما که در کل حین از رحمت بدیعتش که مخصوص  
آن حین است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در

هر آنی جمال الهی بتجلی ابداع، تجلی فرماید و اهل  
 وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه. بایست  
 مستقیم بر امر الله و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما،  
 که الیوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات،  
 این رتبه بلند اعلی است.

ای حسین! بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی  
 کن و ابدأ از امورات وارده محزون باش. فوالذی  
 نفسی یدیه که اگر عوالم لا یتناهی الهی منحصر باین عالم  
 بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلس مشهود  
 است، ابدأ خود را در بلایای لا یحصی معذب نمی  
 ساختم. فکر در انبیای مقربین نما و در ضریکه بر  
 هر یک در سبیل الهی وارد شده. قسم بقلم قدم که  
 در هر نفسی اقل من ذره شعور باشد بذکر این بیان  
 و تفکر در آن ابدأ بدنیا اعتناء ننماید و از وجود  
 و فقدان محزون نگردد و همچنین موفق شود بامریکه  
 احدی موفق نشده، إلا من ائده الله علی عرفانه و فتح

بصره بمشاهدة أسراره. و اگر از ضرر وارده در این  
 مدینه ذکر نمایم البته محزون شوی و لکن اینقدر بدان  
 که فوالذی دلح لسان الفجر لثناؤه که از اول ابداع  
 تا حال چنین ظلی ظاهر نشده و بذلك ناح کل شیء  
 و هم لا يشعرون. و أقول لم یرد علينا إلا ما أراد الله  
 لنا، علیه توکلنا و أن علیه فلیتوکل المقربون

## بنام دوست یکتا

قلم اعلی اهل بها را بفیوضات رحمانیه بشارت  
میدهد و جمیع را نصیحت میفرماید، تا کل بنصح الله  
مالك اسماء بما اراده المحبوب فائز شوند. جدال و  
نزاع و فساد مردود بوده و هست. باید اجبای الهی  
بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصائح مشفقانه و  
اعمال طیبه کل را بافق هدایت کشاندند. بسا از نفوس  
که خود را بحق نسبت داده اند و سبب ترضیح امر الله  
شده اند، اجتناب از چنین نفوس لازم. و بعضی  
از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند  
و ریح معانی را از کاس یان نیاشامیده اند.  
از اعمال غافلین و افعال مدعین متوهم شوند. چنانچه  
مشاهده شد بعضی از نفوس که بسما ایمان ارتقاء  
جستند، بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق  
عز احدیه محتجب ماندند، مع آنکه سالها این فرد را

شنیده اند :  
 گر جمله کائنات کافر گردند  
 بر دامن کبریاش نشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند بحق نسبت میدهند، فئس ما هم يعملون . در جمیع اعصار، اخیار و اشرار بوده و خواهند بود، آن اعتباروا یا اولی الابصار . قلوب طاهره و ابصار منیره و نفوس زکیه باید در جمیع احیان بأفق امر ناظر باشند نه باعمال و اقوال مدعیان و کاذبان . از حق جل جلاله مسئلت نمائید جمیع را هدایت فرماید و برضای مطلع آیات که عین رضای اوست فائز فرماید . إنه هو المحیب المعطی الغفور الکریم . محض فضل و عنایت، این لوح از سماء مشیت الهیه نازل، تا جمیع اجبا بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس اماره احتراز نمایند . هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفینه حرا نشمرند، إنه هو المبین المتکلم الصادق المتعالی العزیز الامین .

## هُوَ الْعَزِيزُ

لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در  
وزیدن بوده و لا یزال بروایح عزّ معنوی از یمین  
عرش ربّانی در هبوب خواهد بود. سحاب جود و  
کرم آنی از ابلاغ فیوضات منیعہ ماکن نگشت. و  
غمام فضل و رحمت آنی از انزال امطار فیض نیاسود.  
بحمد الله شمس عنایت، مشرق است و بدر مکرمت از  
افق عزت، طالع. و لکن نفوس مشغولہ و نقوش  
محدوده از این رحمت اصلیه و نعمت سرمدیه نمنوع  
بوده و بحجبات وهمیه و سبحات ظنیہ محتجب و محروم  
خواهند بود.

معلوم است جناب بوده که مقصود از آفرینش،  
عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود، چنانچه

در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربانیه من غیر  
 حجاب، این مطلب احلی و مقصد اعلی، مذکور و  
 واضح است و هر نفسی که بآن صبح هدایت و بخر  
 احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنت و  
 اعلی الجنان است فائز گردید و بمقام قاب قوسین که  
 ورای سدره منتهی است وارد شد و إلا در امکانه  
 بعد که اصل نار و حقیقت تقی است ساکن بوده و  
 خواهد بود، اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیع و  
 اعراش منیعہ جالس باشد، بی آن سماء حقیقت، قادر  
 و مقتدر که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی، بیمین  
 قرب و لقاء رساند. لو شاء الله لیکون الناس امة  
 واحدة، ولكن مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر  
 مجردہ است که بفطرت اصلیه خود بشاطیء بحر اعظم  
 وارد شوند تا طالبان جمال ذو الجلال، از عاکفان  
 امکانه ضلال و اضلال، از یکدیگر مفصول و ممتاز  
 شوند. كذلك قدر الامر من قلم عز منیر.

إنشاء الله، امیدواریم که آن جناب خود را از  
 صهای رحمت الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب  
 فانیه نیالایند تا از سراب فانی بیحر باقی واصل شوند.  
 و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل  
 باسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه همین شئونات  
 فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان  
 علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را بحال انکار  
 و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار  
 او منصق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام،  
 مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد، چنانچه در  
 جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی  
 رسیده. اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی  
 منیع، چون جمال لایزال و طلعت بی مثال را در  
 لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده می نمودند  
 بدین جهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره  
 قرب تقرب نمی جستند بلکه در صدد دفع و قلع و



قع مقبلین الی الله برآمده . چنانچه در این کور ملاحظه  
 شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت  
 و ننی اجبای الهی از بلاد، تواتند سراج قدرت ربانی  
 را یفسرند و شمس صمدانی را از نور باز دارند، غافل  
 از این که جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال  
 این مصباح . كذلك یدل الله ما یشاء و إنه علی کل  
 شیء قدیر . چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت،  
 اشتهار و علو این امر، جمیع امکانه ارض را احاطه  
 نموده، چنانچه اهل این اطراف مطلع شده اند . و  
 این نصرت را سلطان احدیه ید خود اعلاء فرمود  
 من دون آنکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد .  
 اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید .

تو گرو بردی اگر جفت اگر طاق آید

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان  
 حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلیات مظاهر  
 ننی و مطالع قهر پاک و مقدس فرمائید که عن قریب

حق را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و  
 دون آن را مفقود و لاشیء محض، ملاحظه خواهید  
 فرمود. اگرچه بحمد الله حق و مظاهر او همیشه در  
 علو ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علو و سمو  
 بقول او خلق شده، لو أنتم یصر هذا الغلام تنظرون.  
 و دیگر اینکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده  
 و سبقت دوستی آن جناب از نظر زرفته و إن شاء الله  
 نخواهد رفت بشرطها و شروطها و أنا من شروطها.  
 و امیدواریم که این ذکر را نسیان مقطوع ننماید و  
 این اثبات را محو از پی نیاید. و امید از رب العزة  
 چنانست که در نهایت بعد صوری، بمنتهی قرب معنوی  
 فائز باشی. چنانچه کل من علی الارض میان آن  
 جناب و حضرت مقصود حجاب نشود زیرا که دون  
 این قرب و بعد مذکوره، قربی عند الله مذکور است  
 که او را شبهی و ضدی و مثلی در عالم ملکیه که امکان  
 حدود است متصور نه. جهدی باید که بالطف سلطان

احدیه بآن مقام درآئی تا از شجره بعد و اثمار و  
 أوراق او بالمره پاک و مقدس گردی. و این قریبست  
 که یعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود.  
 والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

## بنام مقصودِ عالمیان

حمد محبوبی را لائق و سزااست که لم یزل بوده  
ولا یزال خواهد بود. رحمتش جمیع من فی الوجود را  
احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان  
است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کل به  
عرفان آن بحر قدم، که مقصود اصلی از خلق عالم است  
فائز شوند و در رتبه ثانیه او امر الهیه بوده تا کل باین  
مرقات اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عز توحید  
ارتقا جوید.

طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیه و  
اعمال طیبه بنصرت امر مالک بریه قیام نمایند. انشاءالله  
باید جمیع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در  
اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مؤاسات که در  
کتاب الهی نازل شده اینست که هر یک از مؤمنین  
سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلی

نشمرند و اغنيا، فقرا را از مال خود محروم ننمایند  
 و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند  
 از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند.  
 اینست معنی مؤاسات. . و حدّ مؤاسات تا این مقام  
 بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتهیات نفسیه  
 عند الله مذکور. اعاذنا الله و إياکم عن کل ما لا  
 یحبه. انشاء الله باید جمیع بکمال تقدیس و تزییه بذکرش  
 ذاکر باشند. و إنه لهو الأمر السميع العليم.

## هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

شکر شکن شوند همه طوطیان هند  
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکن فنا واصل و بر مخزن  
تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و  
هر چه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن عجان کوی  
محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از  
قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم، مرزوقند و از نهر  
تسلیم مشروب. رضای دوست را بدو جهان ندهند و  
قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر  
بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را  
چون شهد روح بخشند، لاجرعه یاشامند. در صحراهای  
بی آب مهلك ییاد دوست موآجند و در بادیه های  
متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و  
عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و بجمال

دوست گشوده اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و  
 جز وصال کالی نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و بجناب  
 توسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر  
 بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر آم مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار  
 تا کند در هر نفس صد جان تشار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ  
 کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه  
 ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی  
 دارد و هیكل وفا عزم معارج فنا نموده. گردن  
 برافراختیم و تیغ بیدریغ یار را بنام اشتیاق مشتاقیم.  
 سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم.  
 از نام بیزاریم و از هرچه غیر اوست در کنار. فرار  
 اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم. بدعا بلا را  
 طالبیم تا در هواهای قدس روح، پرواز کنیم و در  
 سایه های شجر انس، آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حب  
 منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال، بنوشیم و البته

این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت  
 بیمثال را از کف نگذاریم. و اگر در تراب، مستور  
 شویم از جیب رحمت رب الارباب سر برآریم. این  
 اصحاب را بلا، فنا نکند و این سفر را قدم، طی نماید  
 و این وجه را پرده، حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل  
 و خارج که علم اختلاف برافراخته اند و بکمال جد در  
 دفع این فقرا کمر بسته اند البته بقانون عقل باید احتراز  
 نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار  
 کرد. ولکن بغایت الهی و تائید غیب نامتاهی چون  
 شمس، مشرقیم و چون قمر، لایح. بر مسند سکون،  
 ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی  
 کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری  
 چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و  
 کشتی، آن را بجن. نغمه بلبل را بلبل داند و لحن  
 آشنا را آشنا شناسد. باری ایام قبل را ناظر باشید  
 که بخاتم انبیاء و مبدأ اصفا چه نازل شده تا چون



روح، خفیف شوی و چون نفس، از نفس تن برآئی .  
در نهایت احاطه اعداء و شدت ابتلا، طایر قدس نازل  
شده و این آیه آورد: «وإن كان أكبر عليك اعراضهم  
فان استعنت أن تبغى نفقا في الأرض أو سلباً  
في السماء». هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار  
جان باید تا ناله از دل برآرد. و همچنین در جای  
دیگر میفرماید: «وإذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك  
أو يقتلوك أو يخرجوك، ويمكرون ويمكر الله، والله  
خير الماكرين». در این دو آیه مبارکه شریفه که از  
مبدأ الوهية نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر  
اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس  
باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود  
که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع، روشنیم  
و چون شاهد عشق، در انجمن. ستر و حجاب را  
سوختیم و چون نار عشق، برافروختیم. و لکن چه  
فایده که جمیع عیون محجوبست و همه گوشها مسدود.  
در وادی غفلت سیر می نمایند و در بادی ضلالت مشی  
میکند. هم بریثون عما أعمل وأنا بری. عما يعملون.

معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض  
 که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش  
 نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در  
 لحظه ای این بنده را ندیده و در جمعی مجتمع نشده  
 و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و بخون  
 مظلومان رقم کشیده.

فتوحا لقاؤ ائی فی حکمه عیبا  
 افی بسفک دی فی الحلّ والحرم

بعضی حرفهای بی معنی هم بجمعی گفته و در همین  
 روزها هم بشخص معروف، بعضی مقالات از ظنونات  
 خود بیان نموده. و آن شخص این دو روزه بطهران  
 رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز  
 پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن  
 هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از

حضور حق «لا یعزب عن علمه من شیء»، چگونه مستور ماند؟ و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسک اند و بچه حجت مستدل. این بنده که مدتی است بالمتره عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام. دراز آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضاء از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که باآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگرچه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاء الله بنور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غل در دل نگرفته‌ام، بخدا وا گذاشته‌ام و بعروة عدل تشبث جسته‌ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البته نمی‌گذرد. آخر باید يك، مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد. آنوقت حکم جاری کنند، قضی و امضی. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت

بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت  
 نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه  
 تقدیم یابد نه تأخیر. إنا لله وإنا إليه راجعون: إن  
 ينصرکم الله فلا غالب لکم وإن یخذلکم فمن ذا الذی  
 ينصرکم بعده. والسلام علی من اتبع الهدی.

## هوی

علت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور، مذکور که میفرماید کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف تخلقت الخلق لکی أعرف، لهذا باید جمیع بر شریعت حب الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچ وجه رائحه اختلاف در میان اجاب و اصحاب نوزد. کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود. در خیر و شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع شریک باشند. ان شاء الله امیدواریم که نسیم اتحاد از مدینه رب العباد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حب و انقطاع بخشد.

## هُوَ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ

توحيد بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات،  
ساحت عز حضرت لا یزالی را لایق و سزااست که لم  
یزل ولا یزال در مکن قدس اجلال خود بوده و  
فی ازل الازال در مقعد و مقر استقلال و استجلال  
خود خواهد بود. چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات  
منزهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی  
خواهد بود از ذکر سکان ارضین و سماوات. از علو  
جود بحت و سمو کرم صرف، در کل شیء بما یشهد و  
یری، آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیئی از  
عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و  
آن آیه، مرات جمال اوست در آفرینش. و هر قدر  
سعی و مجاهده در تلطیف این مرات ارفع امنع شود  
ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات دران  
مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کل شیء فی

مقامه و يعرف كل شیء حده و مقداره و یسمع عن  
 كل شیء علی أنه لا إله إلا هو وان علیا قبل نبیل  
 مظهر كل الاسماء و مطلع كل الصفات و كل خلقوا بارادته  
 و كل بأمره یعملون . و این مرآت اگرچه بمجاهدات  
 نفسانی و توجهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهمات  
 شیطانی بمحاذیق قدس رحمانی و حظائر انس ربانی تقرب  
 جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را  
 وقتی مقدر است و هر ثمری را فصلی معین، لهذا  
 ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایام الله بوده .  
 اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی  
 علیه عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق  
 ادراك مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب  
 من فی السموات و الارض در آن ایام خوش حمدانی  
 بآن شمس عز ربانی مقابل شوند و توجه نمایند جمیع  
 خود را مقدس و منیر و صافی مشاهده نمایند . فتعالی  
 من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل . فتعالی من  
 هذه العنایة التی لم یکن لها شبه فی الابداع و لا لها نظیر  
 فی الاختراع . فتعالی عما هم یصفون أو یذکرون . این

است که در آن ایام احدی محتاج بأحدی نبوده و نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه بالف سنه بتعلیم و تعلم مشغول شوند، اینست که احبای الهی در ایام ظهور شمس ربانی از کل علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست.

ای هادی این شاه الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهندی شده تا قلب از نفوس مظلمه فانیه مقدس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی، چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کل شیء احصیناه کتابا این انتم تعلقون.

و بعد سؤال از انقطاع شده بود. معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ما سوی الله است، یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیء از اشیاء از



آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع نمایند. یعنی حب شیء و اشتغال بآن او را از حب الهی و اشتغال بذکر او محجوب نماید. چنانچه مشهودا ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند، اگرچه سالک سبل حق بمقامی فائز گردد که جز انقطاع، مقامی و مقری ملاحظه نماید و لکن این مطلب را ذکر، ترجمان نشود و قلم، قدم نگذارد و رقم نزند، ذلك من فضل الله يعطيه من يشاء. باری مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف احوال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد. اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن. إذا نسأل الله بأن ينقطعنا عن سواه و يرزقنا لقاءه، إنه ما من إله إلا هو، له الأمر والخلق، يجب ما يشاء لمن يشاء وإنه كان على كل شيء قديرا.

و دیگر سؤال از رجعت شده بود. این مسأله

در جمیع الواح، مفصل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی و حکم لا تخصی. إن شاء الله رجوع بآن فرمائید تا بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانید. بدأ کل، من الله بوده و عود کل، إلى الله خواهد بود. مفتری از برای احدی نیست. رجوع کل بسوی حق بوده ولکن بعضی إلى رحمة و رضائه و بعضی إلى سخطه و ناره. و در الواح فارسیه و عربیه این مطالب بأسرها و أتمها ذکر شده فارجمعوا إليها إن أنتم تريدون أن تعرفون. و همچنین نقطه اولی جلت کبریاؤه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را. وکان الله ذا کراً کل شیء فی کتاب مبین. و همچنین مشاهده در بدأ خود نما که من الله بوده و إلى الله خواهد بود. کما بدأتم تعودون و إليه ترجعون.

و أما ما سألت فی الحدیث المشهور: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لا نهاییه باقتضای آن عالم

معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود، و اگر تمام آن کما هو حقه، ذکر شود اقلام امکانیه و ابجر مدادیه کفایت ذکر نماید. ولکن رشی از این طمطام بحر اعظم لا نهایه ذکر می شود که شاید طالبین را بسر منزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند. والله یهدی من یشاء إلی صراط العزیز المقتدر القدیر. مثلا ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربانیه است در انفس انسانیه نماید. مثلا در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شم و نطق و ما دون آن از حواس ظاهره و باطنه، جمیع بوجود آن موجودند. چنانچه اگر نسبت او از بدن، اقل من آن، مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند. و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است، بوده و خواهد بود. چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون

آن جمیع معدوم و فانی شوند، حال اگر گفته شود او بصر است او مقدس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم. و اگر بگوئی سمع است مشاهده می شود که سمع بتوجه باو مذکور و كذلك دون آن از کل ما یجری علیه الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است. و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریتها، مقدس از کل این اسماء و صفات بوده. بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است و اگر الی ما لا نهایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی، البته از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی. و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عز قدمیه بعین سرّ و سر ملاحظه نمائی. واعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد. و اگر

بمدارج توکل و انقطاع، بمعارج عز امتناع عروج نمائی  
و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقید نفس، آزاد  
و مجرد بینی. و من عرف شیئا فقد عرف ربه،  
بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربانی بشنوی.  
چه که در جمیع اشیاء آیه تجلی عز حمدانیه و بوارق  
ظهور شمس فردانیه، موجود و مشهود است و این  
مخصوص بنفسی نبوده و نخواهد بود. و هذا لحق لا  
ریب فيه إن أنتم تعرفون. ولکن مقصود اولیه از  
عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر  
عهد و عصری، زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت، لم یزل  
متعالی از عرفان دون خود بوده. لهذا عرفان کل عرفاء  
راجع بعرفان مظاهر امر او بوده. و ایشانند نفس الله  
بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین بریته. من عرفهم  
فقد عرف الله و من أقر بهم فقد أقر بالله و من اعترف  
فی حقهم فقد اعترف بآیات الله المبین القیوم. كذلك  
نصّر لكم الآيات لعلّ أنتم بآيات الله تهتدون.

آن یا هادی! فاهند بهدایة الله ربك و رب كل

شيء ثم اشدد ظهرك لنصرة أمر الله ولا تعقب الذين  
اتخذوا السامري لأنفسهم وليا من دون الله ويستهزؤن  
بآيات الله سخريا ويكونون من المعتدين. وإذا تلى عليهم  
آيات ربك يقولون هذه حجابات. قل فبأي حديث  
آمنتم بالله ربكم فأتوا بها إن أنتم من الصادقين.

حال أمر بمقامى رسيده كه فوالذى نفسى يده، كه  
كل من فى السموات والأرض بعين سر بر مظلوميت اين  
عبد نوحه و نديه ميناييد. ونحن توكلنا على الله ربنا  
ورب كل شيء ولن أشاهد كل من فى الملك إلا ككف  
من الطين إلا الذين هم دخلوا فى لجة حب الله و عرفانه  
وكذلك نذكر لتكون من العارفين.

وأما ما سألت فيما ورد فى الحديث بأن «المؤمن  
حى فى الدارين». بلى ذلك حق بمثل وجود الشمس التى  
أشرقت فى هذا الهواء الذى ظهر فى هذا السماء الذى كان  
فى هذا السماء إن أنتم من العارفين. بل إنك لو ثبتت  
فى حبك مولاك وتصل إلى المقام الذى لن تزل قدماك  
يظهر منك ما تحيى به الدارين و هذا تنزيل من لدن

عزیز علیم . إذا فاشکر الله بما رزقک من هذا الکوثر  
الذی یحیی به أرواح المقربین ورفعتک بالحق و أنزل  
علیک الکلمات الّتی بها تمت حجة الله علی العالمین . فوالله  
لو ینزل قطرة منه علی أهل السموات والأرض لتجد  
کلها باقیة بقاء ربک العزیز القدیر .

معلوم آنجناب بوده که کل اسماء و صفات و  
جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه  
باطن و غیرمشهود، بعد از کشف حجابات عن وجهها  
لن یقی منها إلا آیه الله الّتی أودعها الله فیها وهی باقیة  
إلی ما شاء الله ربک ورب السموات والأرضین . تا  
چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش، وجود و حیات  
او بوده . و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده  
وإلی آخر لا آخر خواهد بود . و همچنین مؤمن، باقی  
و حی بوده و خواهد بود ولم یزل ولا یزال طائف  
حول مشیت الله بوده، و اوست باقی بقاء الله و دائم  
بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بأمر او . و این  
مشهود است که اعلی افق بقاء، مقرر مومنین بالله و آیات

او بوده ابداً فنا، بآن مقعد قدس راه نجوید. كذلك  
 نلتق عليك من آيات ربك لتستقيم على حبك وتكون  
 من العارفين.

چون جمیع این مسائل مذکوره در اکثر از  
 الواح، مفصل و مبسوط ذکر شده دیگر در این مقام  
 بنهایت اختصار مذکور گشت. این شاه الله امیدواریم  
 که بمنتهی افق قدس تجرید فائز شوی و بحقیقت اسفار  
 که مقام بقای بالله است واصل گردی و مثل شمس در  
 عالم ملك و ملکوت مؤثر و مضی و منیر شوی. لا  
 تیأس من روح الله وإنه لا یأس من جوده إلا  
 الخاسرون. ثم ذکر من لدنا مصاحبك الذی سمی  
 بالرضا ثم بشره بما أراد الله لیكون من الفرحین. ثم  
 ذکر العباد بأن لا یضلوا إذا اتاهم أمر عظیم. قل کونوا  
 مستقیماً علی أمر الله و ذکره ولا تعدوا عن حدود  
 الله ولا تكونن من المعتدین.

باری الیوم بر جمیع، لازم که بمقامی واصل و  
 ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که



ایشان را از صراط الله منحرف نمایند، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند. قل کونوا یا قوم قهر الله لأعدائه، ورحمته لأجائه ولا تكونن من الذين غلبت عليهم رطوبات الهوائيه ولن يبق فيهم اثر الذكر والاثني ويكونن من الهالكين. قوموا يا قوم عن مرآة الغفلة بنار التي لو يقابلها كل من في السموات والارض لتجدوا أثرها، وإن هذا ما يوصيكم الله به لتكونن من العالمين. وإذا وردت مدينة الله ذكر أهلها ثم بشرهم بذكر الله في ذكر ربهم لتكونن من المستبشرين ثم ذكر البيت وأهلها والذين تجد منهم روائح القدس من هذا المنظر المقدس الكريم ثم بشر الرضا والذين هم معه من اجباء الله. ثم ذكرهم من لدنا بذكر جميل. ثم اقصص لهم ما ورد علينا من الذين أرادوا أن يفدوا أنفسهم في سبيلنا وكان في صدورهم غل "أكبر من كل جبل باذح رفيع. كذلك يظهر الله ما في قلوب الذين هم كفروا وأشركوا بالله رب العالمين. ومنهم من أعرض ثم تاب ثم كفر ثم آمن إلى أن انتهى بمبدئه في أسفل الجحيم. أن يا ملاءم البيان خافوا عن الله ثم اتقوا في أنفسكم بحيث لا

تعاشروا معه ولا تستأنسوا به ولا تجالسوا إياه ولا  
 تكونن من الغافلين. قفروا منه إلى الله ربكم ليحفظكم الله  
 عنه وعن شره وعن جنوده. كذلك نخبركم بالعدل  
 ليكون رحمة من لدنا عليكم وعلى الخلائق أجمعين.  
 فوالله لو يكون لكم نظرة الايمان لتجدوا من وجه أثر  
 الجحيم. فوالله يهب منه روائح الكره التي لو تهب على  
 الممكنات لتقلبهم إلى أسفل السافلين. كذلك تلى عليكم  
 من آيات الله و نلقى عليكم من كلمات الحكمة ونعلمكم سبل  
 التقوى خالصاً لوجه الله العزيز المقتدر القدير. فوالله  
 يشهد بكفره وجهه وعلى ثقاقه يانه وعلى اعراضه هيكله  
 إن أنتم من الشاعرين. وهو يدعى في نفسه جوهر  
 الانقطاع كما إدعى الشيطان وقال «خلصت وجهي لله  
 رب العالمين. ولذا ما سجدت لآدم من قبل، ولن أسجد،  
 لأنى لو أسجد لغير الله لأكون إذا لمن المشركين». .  
 قل: يا ملعون إنك لو آمنت بالله لم كفرت بعزه و  
 بهائه و نوره و ضيائه و سلطته و كبريائه و قدرته  
 و اقتداره، و كنت من المرضين عن الله الذى خلقك  
 من تراب ثم من نطفة ثم من كف من الطين. فوالله

يا قوم ! إنه لو يذكر الله لن يذكر إلا لمكر الذي كان  
 في صدره . اتقوا الله ولا تقربوا به يا ملاّ الموحدین  
 وإنه لو يأمرکم بالمعروف يأمرکم بالمنکر لو أنتم من  
 العارفين . إياکم أن لا تطمئنوا به ولا بما عنده ، ولا  
 تقعدوا معه في مجالس المحبين . فوالله ما أردنا فيما ذكرناه  
 لكم إلا لحبي بکم يا معشر المخلصين .

وأنتم يا معشر البيان فانصروا الرحمن بقلوبکم  
 وتقوسکم وألسنتکم وأبدانکم وما لكم وعليکم ولا تكونن  
 من الصابرين . فوالله يا جنود الله وحزبه ! قد فعل بنا  
 هذا المنافق ما لا فعل الشيطان بآدم ولا النمرود بالخليل  
 ولا الفرعون بموسى ولا اليهود بعیسی ولا أبو جهل  
 بمحمد ولا الشر بمحسين ولا الدجال بقائم ولا السفیانی  
 بالله المقتدر المبین العزیز الکریم . فوالله یکی علينا غمام  
 الامر ثم سحب الجود ثم أعین المقربين . كذلك ورد  
 علينا في ديار الغربية في سجن الأعداء . قد أخبرناکم  
 بحرف منه بل أقل منها لتكونن من المطلعين . ولعل  
 تحدث في قلوبکم نار المحبة وتتصرونا في كل شأن ، ولا

تكون من الغافلين .

ثم ذكر المهدي الذي ورد عليه ما يحزن منه قلوب  
العارفين . قل يا عبد أن اصطبِر في أمر الله وحكمه ثم  
استقم في كل شأن ولا تكن من المضطربين . وإن مستك  
الذلة لاسمى لا تخمد في نفسك ثم استقم في حبك ثم  
ذكر أيام التي كان يهب بينكم روائح الله العليّ المقدر  
العظيم . ثم انقطع بنفسك وروحك وذاتك عن مثل  
هؤلاء وكن في الملك من عبادنا المستقيمين .

ثم ذكر المجيد من لدنا ثم الذين معه من اصفياء  
الله وأحبابه لتكون من الفرحين . قل إياك أن لا  
تجتمع مع أعداء الله في مقعد ولا تسمع منه شيئاً ولو  
يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم . لأن الشيطان  
قد ضلّ أكثر العباد بما وافقهم في ذكر بارئهم بأعلى ما  
عندهم كما تجدون ذلك في ملاّ المسلمين بحيث يذكرون  
الله بقلوبهم وألسنتهم ويعملون كل ما أمروا به وبذلك  
ضلوا وأضلوا الناس إن أنتم من العالمين . فلما جاءهم  
عليّ بالحق بآيات الله إذا أعرضوا عنه وكفروا بما جاء

به من لدن حكيم خبير . كذلك يلقي الله عليكم ما يحفظكم  
عن دونه رحمة من عنده على العالمين .

ثم ذكر الرحيم من لدنا ليكون متذكراً في نفسه  
ويكون من الذاكرين . قل يا عبد ذكر العباد بما عليك  
الله ثم أهد الناس إلى رضوان الله ثم امنعهم عن  
التقرب إلى الشياطين . قل فوالله في ذلك اليوم لم يكن  
ميزان الله إلا حب الله وأمره ثم حبي إن أنتم من  
العارفين . إن الذين هم أعرضوا عنى فقد أعرضوا عن  
الله وإن هذا حجتى لو أنتم من الناظرين . ويا قوم  
قدسوا أبصاركم ثم قلوبكم ثم نفوسكم لتعرفوا وجه الله  
عن وجوه المشركين . ثم ذكر الذين هم آمنوا بالله  
وآياته ثم نوره وبهائه ثم بالذى يظهر فى المستغاث ليكون  
رحمة من لدنا عليهم وذكرى للعالمين . ومن أعرض عنى  
فأعرضوا عنه ولا تقبلوا إليه أبداً . وإن هذا ما رقم فى  
الواح عز حفيظ . والحمد لله رب العالمين .

## بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما  
ینبغی ذا کر. حق آگاه، گواهد است که آنچه از قلم اعلی  
جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت  
و آزادی بوده و خواهد بود. باید صاحبان لسان و  
بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را  
تریت نمایند. گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا  
اشجار وجود از او سرسبز و خرم شوند. يك کله  
اثرش مانند اریاح ربیع است و کله دیگر بمثابه سموم.

بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه  
از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلك مشاهده  
میشود بعضی از او غافلند.

یا ایها المتوجه إلى الوجه ان افرح بما ذکرک  
المظلوم وأمر العباد بما ینفعهم فی کل عالم من عوالم ربهم

العلیم الحکیم . إنشاء الله کل بما أنزله الوهاب فی  
 الکتاب عامل باشند و بآنچه سبب علو و سمو و اشتعال  
 است تکلم نمایند .

الباء علیک و علی الذین عملوا بما امروا به .

## بنام خداوندِ مهربان

ای مهربان دوستی از دوستانِ یادت نمود، یادت نمودیم. امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند. بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار.

بگو ای دوستان! خود را از دریای بخشش یزدانی دور نمائید چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بپذیرید: بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بپذیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.

ای دوستان! بشتاید بشتاید بشنوید بشنوید.



کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده .  
 بجای نیاز، آز، نمودار . راه خداوند خدا را گم  
 کرده اند . گمراهند و خود را دارای راه میدانند .  
 پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز  
 گواهی دهند و بندگان را پاك یزدان رسانند .

بگو ای دستوران ! از خواب برخیزید و از  
 بیهوشی بیهوش گرائید . آواز بی نیاز را بگوش جان  
 بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید .  
 امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که  
 گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه  
 نشناخت . دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار .  
 بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه  
 سزاوار نیست پاك و پاکیزه نمائید، تا شایسته بارگاه  
 آفریدگار شوید . بگو امروز خداوند در انجمن سخن  
 میفرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید . گفتار  
 پيك دیدار اوست، شما را از تاریکی رها کند و بروشنائی  
 رساند . نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم .

این یاد مانند نهالی است که بدست بخشش کشتیم، زود  
است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود.  
خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده، اوست توانا  
و بینا و اوست گوینده و دانا.

## کتاب عهدی

اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزان توکل و تفویض از برای وراثت، میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. انظروا ثم اذکروا ما انزلہ الرحمن فی الفرقان: «ویل لكل همزة لمزة الذي جمع مالا وعدده، ثروت عالم را وفاتی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغیر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم.

مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات، انعام نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق اقده اهل عالم، بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقی فائز. و از افق لوح الهی نیز این بیان لایق و مشرق باید کل بان ناظر باشند.

ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب  
ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسك نمائید و  
بذیل معروف تثبت کنید. براستی میگویم لسان از  
برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میلانید. عفا  
الله عما سلف. از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند.  
از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان، اجتناب نمایند.

مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه  
علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ  
و مبارك آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده  
و میشود. مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی  
تمسك نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیق  
بمثابه آسمان لدی الرحمن، مشهود. شمس و قمر، سمع و  
بصر، و انجم او، اخلاق منیره مضمیته. مقامش اعلی  
المقام و آثارش مربی امکان.

هر مقبلی الیوم عرف قیص را یافت و بقلب  
طاهر بأفق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه  
حراء مذکور. خذ قدح عنایتی باسی ثم اشرب منه

## بذکری العزیز البدیع .

ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منماید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده ولکن جهال ارض، چون مرئیای نفس و هوسند، از حکمهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام، ناطق و عامل.

یا اولیاء الله و أمناءه ملوک، مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید. حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نیأ عظیما فی الکتاب. هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات إنه هو العلیم الحکیم. مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزین اند بر کل اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمرء و العلماء فی البهء اولئک

امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی . علیهم  
 بهائی و رحمتی و فضلی الذی أحاط الوجود . در کتاب  
 اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش  
 انوار بخشش الهی ، لامع و ساطع و مشرق است . یا  
 أغصانی در وجود ، قوت عظیمه و قدرت کامله ، مکنون  
 و مستور ، باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات  
 ظاهره از او .

وصیه الله آنکه باید أغصان و أفنان و منتسبین  
 طراً بغصن اعظم ناظر باشند . انظروا ما أنزلناه فی  
 کتابی الأقدس : « إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب  
 المبدأ فی المآل ، توجهوا إلى من اراده الله الذی انشعب  
 من هذا الاصل القديم . » مقصود از این آیه مبارکه  
 غصن اعظم بوده . كذلك أظهرنا الامر فضلا من عندنا  
 وأنا الفضال الکریم . قد قدر الله مقام الغصن الاکبر  
 بعد مقامه إنه هو الامر الحکیم . قد اصطفینا الاکبر  
 بعد الاعظم أمراً من لدن علیم خبیر . محبت أغصان بر  
 کل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً فی أموال الناس .

یا أغصانی و افسانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله  
و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم.

براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای  
نصرت امر الهی. و جنودی که لایق این سردار است  
اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست.

بگو ای عباد! اسباب نظم را سبب پریشانی  
منماید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید. امید  
آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر  
باشند. و این کلمه علیا بمثابه آبست از برای اطفاء نار  
ضعینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون  
است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد  
حقیقی فائز میشوند. إنه یقول الحق و ینبغی السیل  
وهو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه أغصان  
بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم  
از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی  
لن فاز بما أمر به من لدن آمر قدیم. و همچنین احترام  
حرم و آل الله و أفان و منتسبین. نوصیکم بخدمة

## الأمم و اصلاح العالم.

از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه  
 که سبب حیات عالم و نجات امم است. فصاح قلم اعلی  
 را بگوش حقیقی اصفا نمائید. إنها خیر لکم عما علی  
 الارض. یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع.



## هو العزيز الباقي

اليوم أعظم أمور ثبوت برأمر الله بوده وهست  
چه که شیاطین از جمیع اشیاء ظاهر و بتمام مکر در  
تخریب حصن أمر مشغول بر هر نفسی از نفوس  
مطمئنانه لازم که در کل احیان پناه بخداوند متعال  
برند که شاید محفوظ مانند بر آنجناب لازم است که  
بقدر قوه در حفظ أمر سعی نمایند که مبادا فراغه بر  
جنود الهیه غلبه نمایند این قول نظر بتکلیف  
آنجناب ذکر میشود و الا جند الله غالب بوده و خواهد  
بود فاستقم على الأمر ولا تلتفت الى أحد فتوکل علی  
الله المهيمن القيوم ان ياورقۃ الأحدىه تمسک بهذه  
الشجرة لثلاث تسقط حين الذي تهب أرياح النفاق عن  
كل ما يكرهين باری در این ایام شیطان باسم رحمن

دعوت مینماید و سامری بد کرازی ندای میکند و ابلیس  
 بنهایت تلبیس مشغول گشته فقر و اعنه یا ملاً  
 الأرض لعل أنتم بقاء الله ترزقون ان شاء الله امید  
 داریم که از بدایع الطاف لایزالی و عنایات ابهائی از  
 صراط امر نغزی و در کنف عصمة الله مستریح  
 شوی والله يقول الحق وهو یهدی السبیل باری  
 این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد والروح علیک  
 وعلى من معك وعلى الذى سقى بالكریم  
 من لدن عزیز حکیم

## هوالمبشر المشفق الکریم

امروز امّ الكتاب امام وجوه احزاب ذکر  
مبدأ وماآب میفرماید فی الحقیقه ایام ایامیست که  
شبه ومثل نداشته وندارد طوبی از برای نفوسیکه  
زماجیر قوم ایشانرا ازحق منع ننمود بر صراط قائمند  
وبأمانت ودیانت که از شرائط تقوی الله است مزین  
جناب عبدال۹ علیه بهائی وعنایتی قصد جهات اولیاء  
نموده وباطلب کامل واستدعای فاضل از سماء فضل  
وعطا از برای هر یک مسألت نموده آنچه را که سبب  
وعلت ذکر ابدی وثنای سرمدیست لذا بحر بیان  
بأمواج برهان وفضل مقصود عالیمان ظاهر هر موجی  
بذکری ناطق

موج اول میفرماید یا معشر الأولیاء  
بایامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین  
امروز باید بنور اتحاد بشانی ظاهر باشید که جمیع عالم

از شرق و غرب بآن نور منور گردد

موج دوم میفرماید یا قوم امروز احسن  
طراز عند الله امانت است فضل و عطا از برای نفسی  
که باین زینت کبری مزین گشته

موج سوم میفرماید روحا لکم یا اهل  
البهاء لکم ان تظہروا بما یثبتُ به تقدیسُ ذاته عن  
المثل و الأمثال و تنزیهہ کینونته عما قیل و قال

موج چهارم میفرماید یا معشر الأحابیب  
ضعوا ما ینزلکم و خنوا ما یرفعکم بهذا الاسم الذی به  
ہاج عرف الله المقتدر المہین القیوم سبحانک یا الہی  
وسیدی و سندی احفظ اولیاءک من شر أعدائک ثم  
انصرہم یجنود قدرتک و سلطانک ثم اجعل کل عمل  
من أعمالہم سراجا ین اعمال من فی أرضک لتبدل  
الظلمة بالنور انک أنت مالک الظہور و الحاکم فی یوم  
النشور لا الہ الا انت الحق علام الغیوب

## بِسْمِ الْمُهَيَّبِينَ عَلَى الْأَسْمَاءِ

حضرت خاتم انبیاء روح ماسواه فداه از مشرق  
أمر إلهی ظاهر و باعنایت کبری و فضل بی منتهی  
ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود  
انکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک  
نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام  
کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت  
علیا نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر ناهریک  
باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بچنون نسبت  
دادند و برخی را سحار گفتند و حزبی را کذاب بمتابۀ  
علمای ایران سالها از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را  
میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل  
اعراض نمودند و پرسفک دم اطهرش فتوی دادند  
انک إذا سمعتَ تفرّدتَ حمّامةً یبانی علی أغصان دوحه  
عرفانی قل إلهی إلهی أشهد بوحدانیتک و فردانیتک

وبأن ليس لك شريك في ملكك ولا شبيهه في مملكتك  
أسألك بامواج بحر قدرتك واشراقات أنوار شمس  
أحديتك بأن تحفظني من شر أعدائك وتقرّ بنى اليك  
أى ربّ ترانى مقبلا إلى أفقك معرضاً عن دونك  
أسألك بنار سدرتك ونور أمرك أن تكتب لي ما كتبتَه  
لأصفيائك أنك أنت المقتدر  
الغفور الكريم لا إله إلاّ  
أنت العليم الحكيم

## توضیح و اعتذار

در طبع این کتاب فقط از کتب منطبعه و اوراق منقشه اقتباس شده و دستیابی به نسخ اصلی و نزولی آیات مبارکه نبوده است. مراجع این کتاب عبارت است از: مجموعه الواح و لوح مقصود و ادعیه محبوب چاپ مصر، مائده آسمانی منشر در طهران و اوراق اخبار امری محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران و محفل مقدس طهران، لهذا اگر الواح مندرجه در این کتاب با نسخ نزولی فی الجمله تفاوتی داشت آن را حمل بر فقدان وسائل این موسسه فرمایند و بدیده عفو درنگرند.